

فرهنگی، سیاسی، تاریخی



ه‌اخرداد

شماره‌های ۱۲ و ۱۳ / پاییز - زمستان ۱۳۷۲ / قیمت ۵۰ تومان

◆ شریعتی در چهره‌ای دیگر

◆ آزادی و دموکراسی حزبی

◆ ریشه اندیشه اسلام منهای روحانیت

◆ چهره‌نگاری قدرتهای شیطانی

◆ غوغاسالاری درباره یک نامه

◆ تاریخ‌نگاری همراه با تحریف

◆ کاپیتولاسیون و دستگیری شهید مصطفی خمینی

◆ شهید بهشتی در پیوند مردم و روحانیت

◆ منطق نوچه‌های قبیله روشنفکری

◆ رژیم عربستان سعودی و حسینیه ارشاد

۱۲ / ۱۳

هائخرداد

فرهنگی / سیاسی / تاریخی
شماره ۱۲ و ۱۳ / سال سوم / پاییز و زمستان ۱۳۷۲
صاحب امتیاز و مدیر مسئول / سید حمید روحانی

■ سرمقاله

■ همراه با امام

• اصول سیاست خارجی از دیدگاه امام/ ۸ • قرآن در نگاه امام خمینی/ ۱۸

■ فرهنگ و تاریخ

• آزادی و دموکراسی حزبی/ ۲۲ • ریشه اندیشه اسلام منهای روحانیت/ ۳۷

■ چهره نگاری قدرتهای شیطانی

• جنایات آمریکا در ایران و جهان/ ۴۶

■ نقد و نظر

• غوغاسالاری پیرامون یک نامه/ ۵۲ • تاریخ نگاری همراه با تحریف/ ۶۸ • شریعتی در چهره ای دیگر/ ۷۷

■ مناسبتها

• فعالیت ۱۳ آبان/ ۹۲ • ریشه ها و پیامدهای واقعه هفتم تیر/ ۹۶ • جمعه سیاه از نگاه عاملین سیا/ ۱۰۰

• کاپیتولاسیون و دستگیری شهید مجاهد آیه الله حاج سید مصطفی خمینی ره/ ۱۰۹

• شهید بهشتی در پیوند مردم و روحانیت/ ۱۱۸ • دوهم آشیان/ ۱۳۱ • رضای مادر/ ۱۳۲

■ خاطرات

• از عشق مجازی تا عشق الهی/ ۱۳۴

■ شهدا

• امام از دیدگاه شهیدان/ ۱۴۶ • دست نوشته های شهیدان/ ۱۵۳

■ وارده

• درباره حماسه آفرینی در جهرم/ ۱۵۶ • سیر کاپیتولاسیون در ایران/ ۱۶۵

■ با خوانندگان

■ اسناد تاریخی

• رژیم عربستان سعودی و حسینیه ارشاد/ ۱۸۶ • ساواک و دروغ پردازیهای «رشیدی مطلق»/ ۱۸۸

■ از نگاه مطبوعات

• نفی نظم نوین جهانی/ ۱۹۰ • گزارشی از گاهنامه یهودیان/ ۱۹۵

■ ضایعه دردناک/ ۱۹۷

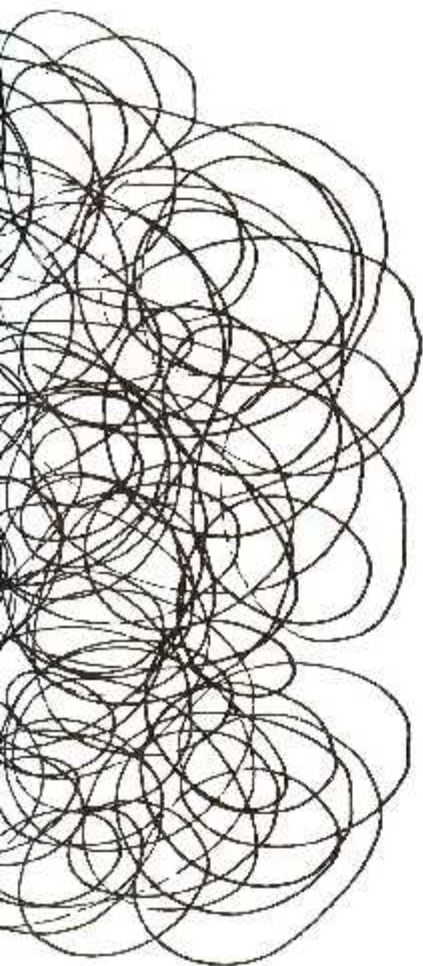
نقل مطالب با ذکر مأخذ آزاد است.

● ۱۰. وارونه‌نویسی

در کتاب «تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران» نوشته سرهنگ غلامرضا نجفی، گزارش‌های دور از صحت و واقعیت، فرآوان دیده می‌شود، که در شماره‌های گذشته، روی برخی از نادرستی‌ها و وارونه‌نویسی‌های کتاب یادشده انگشت گذاشتیم. اکنون نیز برخی دیگر از آورده‌های آن کتاب را که با واقعیت، راستی و درستی فاصله دارد، به صورت گلز، بازگو می‌سازیم:

۱۶ ... آذر نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران در مقابله با رژیم کودتا

تاریخ نگاری همراه با تحریف (۴)



نگاهی به
«تاریخ سیاسی
۲۵ ساله ایران»

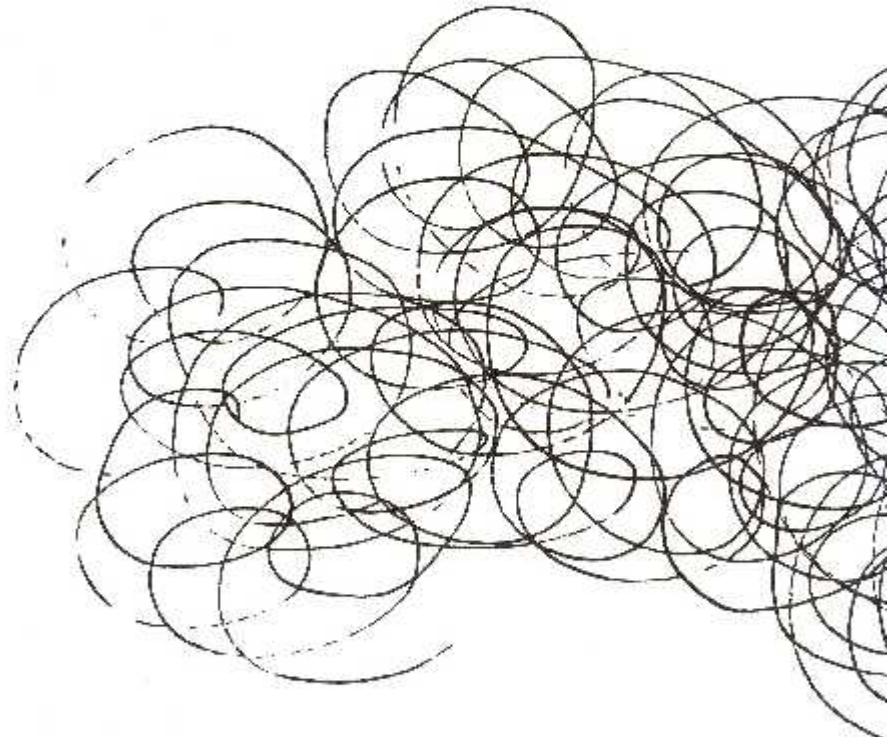
نیز محسوب می‌شود. (ص ۱۱۵)
 گذشتن از یک مرحله و آغاز مرحله‌ای دیگر و فراتر را «نقطه عطف» خوانند. مانند آبی که دمای آن به درجه صد برسد و جوش بیاید که در این صورت، «نقطه عطفی» در آن روی داده و به مرحله دیگری (جوش آمدن) رسیده است. در اصطلاح سیاسی نیز آنگاه که مبارزات ملتی اوج گیرد و مثلاً از مرحله مسالمت‌آمیز به مرحله قهرآمیز گام گذارد، این را «نقطه عطف» در مبارزات آن ملت خوانند. از این رو، قیام ۱۵ خرداد/۴۲ را «نقطه عطفی» در تاریخ مبارزات ملت ایران می‌شمارند، زیرا ملت

ایران با این قیام، مبارزات پارلمانی و مسالمت‌آمیز را پشت سر گذاشت و وارد مرحله مبارزه قهرآمیز شد.

اکنون باید دید که از دید جناب سرهنگ با رویداد ۱۶ آذر/۱۳۳۲ در دانشگاه تهران که به کشته شدن ۴ دانشجو کشیده شد، چه دگرگونی پدید آمد که بتوان آن رویداد را «نقطه عطفی» در تاریخ مبارزات ملت ایران در مقابله با رژیم کودتا به شمار آورد؟ به نظر می‌رسد که جناب سرهنگ در نوشته‌های فراوانی خواننده است که «قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی» در تاریخ مبارزات ملت ایران بود. او بدون آنکه به معنی آن

بیندیشد آن را در رویداد ۱۶ آذر به کار گرفته است! چنانکه بیشتر آورده شد یکی از ویژگیهای جناب سرهنگ اقتباس نوشته‌های دیگران و جا زدن آن به نام خود است! البته کسی که گفته‌ها و نوشته‌های دیگران را به نام خود می‌نویسد، کمتر در اندیشه این نکته است که آنچه را که می‌خواهد به کار گیرد آیا با «مانحن فیه»

مناسبت دارد یا بیگانه از موضوع است! این موضوع خاطراه‌ای را به یاد نگارنده می‌آورد که در سال ۱۳۴۲ در قم روی داد؛ جریان از آنجا آغاز شد که مبارزان روحانی در آن برهه‌ای که امام در زندان به سر





■ رهبران مظلوم و روحانی، مانند آیه الله کاشانی و جمعیت‌های وارسته‌ای مانند «فدائیان اسلام» هستند، که بزرگترین جرم آنان این است که ریشه در تشکیلات فراماسونری ندارند و برخلاف سیاست و نقشه و برنامه آن سازمان جهنمی حرکت کرده‌اند.

■ «جبهه مرتد ملی» نه تنها از شرکت در قیام ۱۵ خرداد به دلیل اینکه «صیغه» دینی داشت خودداری ورزید، بلکه سالیان درازی پس از گذشت آن روز تاریخی برخی از سران خودباخته آن به خود می‌بالیدند که در آن قیام شرکت نکردند و پرستیژ آنان در نزد جهانیان محفوظ ماند.

می‌بردند عکس ایشان را با این آیه قرآنی: «رب السجن احب الی مما یدعون الیه» (پروردگارا! من زندان را از آنچه آنها (زنهای هوسران) مرا به آن فرا می‌خوانند ترجیح می‌دهم) چاپ و پخش کردند. دیری نیامید که دیدیم باند سیدکاظم شریعتمداری عکس نامبرده را با همین آیه شریفه انتشار دادند؛ بدون آنکه به مناسبت این آیه با نامبرده بیندیشند!

از دیگر وارونه‌نویسی‌های جناب سرهنگ در کتاب یاد شده این ادعا است که: «... نهضت آزادی ایران، با موضوع ستیزگرانه به شاه و دولت او اعلان جنگ داده بود...» (ص ۲۰۰) مقصود جناب سرهنگ برهه‌ای است که دولت علی امینی از سوی آمریکا برای پیاده کردن «فورم» آمریکایی «انقلاب سفید» مأمور تشکیل کابینه شده بود و «نهضت آزادی» از دولت امینی، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و اجرای قانون اساسی را درخواست می‌کرد. آیا گروهی که در مراسمنامه حزبی خود اعلام می‌کنند که: «متابع قانون اساسی هستیم ولی متافق (نؤمن ببعض و نکفر ببعض) نبوده از قانون اساسی به صورت واحد و جامع طرفداری می‌کنیم!» می‌توانند به شاه «اعلان جنگ» بدهند و «موضوع ستیزگرانه» بر ضد او داشته باشند؟! آیا باور کردنی است که نهضت آزادی از یک سو بر این باور باشند که «طبق اصول سی و پنجم و سی و هشتم متمم قانون اساسی باید سلطنت در خاندان پهلوی نسلاً بعد نسل برقرار باشد» و از سوی دیگر «موضوع ستیزگرانه» بر ضد شاه بگیرند و برخلاف قانون اساسی به او «اعلان جنگ» بدهند؟! نکته در خور نگرش این است که جناب سرهنگ از زبان مهندس بازرگان آورده است که «در ضمن آخرین دفاع در دادگاه نظامی ... گفت: ما آخرین

کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته‌ایم ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این نکته را به بالاترها بگویند...» (ص ۳۷۳) آیا از دید جناب سرهنگ «از راه قانون اساسی»، «اعلان جنگ» به شاه شدنی بود؟

جناب سرهنگ در کتاب خود، پیرامون قیام اسلامی ۱۵ خرداد/۴۲ چنین آورده است:

«... قیام ۱۵ خرداد، صرفاً یک قیام مذهبی، محافظه‌کارانه، رادیکال و یا دموکراتیک نبود، قیام مردم علیه رژیم و شخص محمدرضا شاه بود و همه گرایشهای سیاسی و مذهبی را در بر می‌گرفت. قیام‌کنندگان به ترتیب: بازاریان، کاسبکاران، دست‌فروشان، دانشجویان، دانش‌آموزان و بیکاران بودند. مذهب پوشش آن بود و ضدیت با استبداد، عامل وحدت و حرکت قیام‌کنندگان محسوب می‌شد...» (ص ۲۳۹)

به نظر می‌رسد که جناب سرهنگ به خود رخصت نداده است آنچه را که در درون داشته با صراحت به قلم آورد، شاید بر آن بوده که بافته‌های مارکسیست‌ها را پیرامون همه حرکتها و جنبشهای اسلامی از «تباکو» تا «۱۵ خرداد» چنین بازگو سازد:

در این گونه حرکتها درست است که روینا اسلام و مذهب است لیکن زیربنا مسائل اقتصادی می‌باشد. و در خصوص قیام ۱۵ خرداد/۴۲ نیز به اصطلاح «تحلیل» آنان این است که: «گرانی، تورم، بیکاری و بی‌مسکنی جان مردم را بر لب رسانده بود، مردم جان بر لب رسیده به خیابانها ریختند و در راه نان جان باختند!!»

لیکن دو نکته‌ای را که جناب سرهنگ پیرامون قیام اسلامی ۱۵ خرداد به یاد نداشته این است که:

الف. آیا مردم ایران تنها در همان مقطع با «گرانی، تورم، بیکاری و بی مسکنی» روبرو بودند و در دیگر روزگاران برای آنان چنین مشکلات توانفرسای اقتصادی پیش نیامده بود؟ چرا در برهه دیگری این مردم جان بر لب رسیده به خیابانها نریختند؟! چرا در سال ۱۳۴۹ که بنا بر نوشته روزنامه‌ها، مردم از شدت فقر و گرسنگی کودکان خود را به چرامی بردند و یا در جاده‌ها و خیابانها به امید خدا رها می کردند تا شاهد مرگ تدریجی آنان نباشند، قیامی روی نداد و ۱۵ خرداد تکرار نشد؟

ب. بی تردید اگر قیام ۱۵ خرداد صرفاً یک قیام مذهبی نبود و خطر اوج و پیروزی اسلام ابرقدرتها و مهره‌های درون مرزی آنان را تهدید نمی کرد، «جبهه مرتد ملی» خود را از این قیام مقدس کنار نمی کشید و آن حرکت را «ارتجاعی»، «بی هدف» و به آورده مدیر مسئول روزنامه «اطلاعات»، «شورش کور» نمی خواند، بلکه با مآثورهایی خود را در آن قیام «شریک» می نمایاند و تا روز قیامت در نوشته‌ها و گفته‌های خود روی این دروغ تکیه می کرد که «قیام ۱۵ خرداد به دست ملی گراها و احزاب سیاسی پدید آمد و این جبهه ملی بود که مردم را به خیابانها کشانید و به فداکاری در راه میهن واداشت»!

لیکن این ماهیت دینی و مذهبی قیام ۱۵ خرداد بود که «جبهه ملی» را به کناره گیری از صحنه وادار کرد و از هر گونه پشتیبانی از آن قیام مقدس اسلامی بازداشت. «جبهه مرتد ملی» نه تنها از شرکت در قیام ۱۵ خرداد به دلیل اینکه «صبغه» دینی داشت خودداری ورزید، بلکه سالیان درازی پس از گذشت آن روز تاریخی برخی از سران خودباخته آن به خود می بالیدند که در آن قیام شرکت نکردند و پرستیژ آنان در نزد جهانیان محفوظ ماند. این گزارش را حتماً

بخوانید:

۱... در تاریخ ۲۸/۱۱/۴۵ دکتر امیرعلایی در منزل اللهیار صالح ضمن صحبت خصوصی راجع به واقعه ۱۵ خرداد/۴۲ اظهار داشت علیرغم فشار دانشجویان دانشگاه وابسته به جبهه ملی و به ویژه ارفع زاده که اصرار داشتند ۱۵ خرداد را تأیید و در روز مزبور افراد جبهه ملی را برای تظاهرات به خیابان بکشیم به دلیل اینکه این واقعه غیراصولی و ثانیاً شعارهای روحانیون دنبپسند و منطقی نبود و اگر ما کوچکترین دخالتی در این جریانها می کردیم مسلماً جز کشته شدن تعدادی دانشجو و بالمآل ریختن آبروی جبهه ملی در انظار بین المللی نتیجه دیگری عاید نمی شدیم با این پیشنهاد مخالفت کردم.

اللهیار صالح ضمن تأیید نظریه وی اظهار داشت به طور حتم اگر مطابق خواسته این قبیل دانشجویان عمل شده بود علاوه بر اینکه یک عده کشته و در هیچ کجا نیز منعکس نمی شد با توجه به اصلاحات عمیق اجتماعی و رفورمهایی که در این کشور در جریان بوده و هست مسلماً مارک ارتجاع بر پیشانی جبهه ملی نقش می بست... ۲

بنا بر این جناب سرهنگ باید پذیرد که «تحلیل»! و برداشت او پیرامون قیام ۱۵ خرداد، با دید حتی همقطاران و پیش کسوتان او سازگاری ندارد و آنان -چنانکه آورده شد- آن قیام را قیامی اسلامی و برخاسته از اندیشه و باورمندی مذهبی می دانند و از این رو، به خود می بانند که با آن قیام همراه نبوده و در صف توده‌های به پاخاسته مسلمان نایستاده اند.

جناب سرهنگ در راه تبرئه «حزب توده» در همصدایی آن حزب با رژیم شاه در قیام ۱۵ خرداد/۴۲ نیز به وارونه نویسی دست زده و چنین زمینه سازی کرده است:

«در زمینه تبلیغات، رهبری حزب توده قیام ۱۵ خرداد/۱۳۴۲ را «قیام خشم و کین علیه شاه» نامید، از مبارزه آیه الله خمینی، آیه الله میلانی، آیه الله طالقانی و دیگر روحانیون، در اعتراض به تصویب قانون کاپیتولاسیون ستایش کرد...» (ص ۳۲۸)

اولاً «حزب توده» در جریان قیام اسلامی ۱۵ خرداد/۴۲ نه تنها از امام پشتیبانی نکرد، بلکه به پیروی از سیاست «شوروی»، گفته‌های اهانت بار رسانه‌های خبری رژیم شاه را درباره امام و رهبران مبارز روحانی نشخوار کرد. ۳ و ثانیاً حزب توده، در مقاله‌ای که در تیرماه/۴۲ پیرامون ۱۵ خرداد در نشریه «مردم» انتشار داد، رهبران روحانی آن قیام مقدس را «روحانیون جاه طلب» خواند و اتهام ساواک را درباره آنان به شکل غیر مستقیم تأیید کرد و چنین نوشت: «... دولت و محافل وابسته به سازمان امنیت می کوشند برای این تظاهرات جنبه ارتجاعی و ضد اصلاحات قایل شوند و حتی آن را به قشر معینی از مالکین سودپرست و روحانیون جاه طلب نسبت دهند که بنا به ادعای رئیس سازمان امنیت گویا با خارج نیز مربوط بوده‌اند...» ۴!

«حزب توده» در دنباله این مقاله اتهام بالا را چنین تکمیل می کند: «... در این که محافل ارتجاعی کوشیده‌اند در ایام عزاداری از احساسات مذهبی عده‌ای سوء استفاده کرده گروهی از افراد عقب افتاده و متعصب را به اعمال و رفتاری جاهلانه، ضد ترقی و بر خلاف انسانیت برانگیزند و حتا شعارهای علیه اصلاحات ارضی و آزادی زنان در میان تظاهرات مردم بخش نمایند شکی نیست...» ۱۱

جناب سرهنگ برای اینکه دروغ خود مبنی بر پشتیبانی «حزب توده» از رهبران قیام ۱۵ خرداد را استواری ببخشد، آن را با

قیام بر ضد احیای رژیم کاپیتولاسیون پیوند زده و آورده است:

«... رهبری حزب توده قیام ۱۵ خرداد/ ۱۳۴۲ را قیام خشم و کین علیه شاه نامید، از مبارزه آیه‌الله خمینی، آیه‌الله میلانی، آیه‌الله طالقانی و دیگر روحانیون، در اعتراض به تصویب قانون کاپیتولاسیون ستایش کرد...»^{۱۱}

در صورتی که میان قیام خونین ۱۵ خرداد/ ۴۲ و قیام امام بر ضد احیای رژیم کاپیتولاسیون در آبانماه/ ۴۳ یک سال و اندکی فاصله است و افزون بر این، «حزب توده» در جریان «تصویب» به اصطلاح «قانون کاپیتولاسیون»^{۱۲} نیز هیچگونه ستایشی از امام به عمل نیاورد و حتی در گزارش خبری خود از بازگو کردن این حقیقت که امام به سبب اعتراض به احیای رژیم کاپیتولاسیون تبعید شده‌اند، نیز خودداری ورزید!

نکته در خور نگرش اینکه «حزب توده»، مانند دیگر سازمانها و جمعیت‌های به اصطلاح سیاسی و ملی، پیرامون احیای رژیم کاپیتولاسیون در ایران اصولاً هیچگونه موضع‌گیری نکرد و حتماً از پرداختن به تفسیر و تحلیل پیرامون اینکه چرا رژیم شاه چنین امتیاز ننگ‌باری را به آمریکا داد، به شدت خودداری ورزید! و تنها به پخش گزارش تبعید امام بسنده کرد. متن آن گزارش خبری چنین است:

«منابع دولتی ایران خبر داده‌اند که آقای آیه‌الله خمین به اتهام «فعالیت خلاف مصالح ملی و امنیت مملکت» از کشور تبعید شده و او را در هوایما نشانندند که به صوب ترکیه می‌رفته است! رادیو لندن هنگام پخش این خبر افزوده است که خمینی مخالف سرسخت اصلاحات شاه بوده است و در نظرات خرداد شرکت داشته است.

آقای آیه‌الله خمینی از زمره روحانیون به نامی است که طی سالهای اخیر با رژیم مستبد شاه مبارزه می‌کنند و به این سبب مورد آزار و تعقیب و تحقیر واقع می‌شوند. بیان رادیو لندن دایره به مخالفت آیه‌الله خمینی با اصلاحات شاه با اظهارات خود آیه‌الله خمینی که تصریح کرده است مبارزه او با استبداد شاه است نه با اصلاحات تطبیق نمی‌کند. تبعید آقای آیه‌الله خمینی موجی از خشم و نفرت نسبت به رژیم شاه برانگیخته و هم‌اکنون که این خبر به چاپ می‌رسد، بازار تهران تعطیل شده است. ما به توبه خود به این تجاوز خودسرانه مقامات رژیم کودتا نسبت به آقای خمینی معترضمیم.^{۱۳}

چنان که می‌بینید در این گزارش خبری «از آیه‌الله خمینی، آیه‌الله میلانی، آیه‌الله طالقانی و دیگر روحانیون، در اعتراض به تصویب قانون کاپیتولاسیون» ستایشی نشده است و آنچه که جناب سرهنگ در این مورد آورده دروغی آشکار است و روشن کننده این حقیقت که جدا شدن جناب سرهنگ از «حزب توده» و عضویت او در «نیروی سوم» خلیل ملکی، گرایش او به «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» و سرانجام سرسپردگی او به «حزب رستاخیز شاهنشاهی» نتوانسته از وابستگی و دلبستگی او نسبت به «حزب توده» بکاهد، چرا که همه این حزبیهای یادشده از یک آبشخور سیراب می‌شدند و آن، «سازمان فراماسونری» است که برای این گونه «حزب‌ها» و گروه‌ها نقش «مادر» را دارد. بنا بر این پشتیبانی از هر یک از این «حزب‌ها» که ریشه در حزب «مادر» دارند، در حقیقت دفاع از اغراض و امیال او، شمرده می‌شود. و آنگاه که خطر «بنیادگرایی»^{۱۴} در میان است باید کشمکشهای گروهی، سیاسی و مقطعی و

«جنگهای زرگری» را کنار گذاشت و از همه گروه‌ها، گروهک‌ها و چهره‌های نامدار و بی‌نام آنان ستایش کرد و راه و کار آنان را ستود - چه جور هم - تا به گمان خود «حزب الله» را به زیر سؤال برد و راه و خط اسلام ناب محمدی را بی‌رهر ساخت. از این رو، می‌بینیم که جناب سرهنگ در این کتاب به راستی «تاریخی» خود، از «حزب توده»^{۱۵} «جبهه مردم‌ملی» و «نهضت آزادی» و گروهک منافقین یکجا و درست ستایش و حمایت می‌کند و با شیوه‌های گوناگون و به شکل مستقیم و غیر مستقیم در «تبرته» آنها می‌کوشد. در این میان تنها چهره‌ها و جمعیت‌هایی که از دید جناب سرهنگ محکومند و باید با شگردهای گوناگون به زیر سؤال برده شوند و مورد نکوهش قرار گیرند و بار همه خیانتها، شکست‌ها و رسواییهای سده اخیر را بر دوش کشند، رهبران مظلوم و روحانی، مانند آیه‌الله کاشانی و جمعیت‌های وارسته‌ای مانند «فدائیان اسلام» هستند، که بزرگترین جرم آنان این است که ریشه در تشکیلات فراماسونری ندارند و بر خلاف سیاست و نقشه و برنامه آن سازمان جهانی حرکت کرده‌اند. از این رو، می‌بینیم که اللهیار صالح این دست پرورده دیرینه آمریکایی^{۱۶} از دید جناب سرهنگ «مبارز سختکوش» و «سیاست‌مردی که در تقوی و ایران‌دوستی شهره...» (ص ۳۳۱) نام می‌گیرد، لیکن در برابر، عالمان دینی و رهبران روحانی از سوی جناب سرهنگ «از ماجرای تباکو تا انقلاب ۱۳۵۷»، البته با قید «جنح دیگر» به «همکاری با دربار و امپریالیسم و ارتجاع» متهم می‌شوند! نمونه زنده این «جنح از روحانیون» که از دید جناب سرهنگ «درباری» بوده‌اند! سید عبدالحسین واحدی است! که در راه واژگونی رژیم شاهنشاهی به شهادت



■ حزب توده در مقاله ای که در تیرماه/۴۲ پیرامون ۱۵ خرداد در نشریه «مردم» انتشار داد، رهبران روحانی آن قیام مقدس را «روحانیون جاه طلب» خواند و اتهام ساواک را درباره آنان به شکل غیرمستقیم تأیید کرد.

■ «حزب توده»، مانند دیگر سازمانها و جمعیت‌های به اصطلاح سیاسی و ملی، پیرامون احیای رژیم کاپیتولاسیون در ایران اصولاً هیچگونه موضع‌گیری نکرد.

رسیده است. و با آیه‌الله کاشانی که داغی بر دل استعمار انگلیس و ایادی او نهاده که پس از گذشت نزدیک به نیم قرن هنوز آنان را می‌سوزاند و آتش کین آنان را نسبت به آن عالم بزرگوار روز به روز فزونی می‌بخشد.

جناب سرهنگ در راستای وارونه نویسی آورده است: «... گرایش سستی مذهبی با گفتار و پخش اعلامیه‌های پراکنده، علیه اصلاحات ارضی و حقوق و آزادی، در برابر تبلیغات وسیع و پرسر و صدای رژیم، کاربرد نداشت...!» (ص ۲۲۲)

جناب سرهنگ توضیح نداده‌اند که کدام «گفتار و اعلامیه‌های پراکنده» از سوی مراکز روحانی و عالمان اسلامی علیه اصلاحات ارضی و حقوق و آزادی بوده است؟ تا آنجایی که فرزندان این انقلاب از آغاز نهضت اسلامی ایران در سال ۱۳۴۱ در صحنه حضور داشته‌اند، هیچیک از رهبران روحانی بر ضد اصلاحات ارضی موضع‌گیری نکردند و اصولاً آغاز این نهضت یک سال پس از آغاز اصلاحات ارضی بوده است.

در کتاب نهضت امام خمینی، ج ۱، که در سال ۱۳۵۵ از چاپ بیرون آمده می‌خوانیم:

«... مقامات روحانی قم به ویژه قائد بزرگ اسلام که با هوشیاری کامل مراقب اوضاع بودند و می‌دانستند چه می‌خواهند: برای چه مبارزه می‌کنند، هدف چیست و انگیزه کدام است، به این سخنان و تفسیر مرموزانه گوش فرادادند و از راهی که در پیش گرفته بودند منحرف نگردیدند، امام خمینی با هرگونه مخالفت و مبارزه با «تقسیم اراضی شاه» مخالف بود و عقیده داشت که این برنامه اگر به نفع نوده‌های دهقان و زارع نمی‌باشد به نفع ملاکین که اکثرآ از نور چشمی‌های دربارند، نیز نیست و تیشه‌ای است که رژیم به ریشه خود

می‌زند...»

جناب سرهنگ نوشته‌اند: «نیمه شب ۱۵ خرداد، مأموران انتظامی در قم، آیه‌الله خمینی را در منزلشان دستگیر و به تهران منتقل و در یادگان عشرت آباد بازداشت کردند.» (ص ۲۳۴) در صورتی که امام را پس از دستگیری، نخست به «باشگاه افسران» و سپس به زندان «سیسم» و پس از گذشت حدود ۱۹ روز به عشرت آباد بردند.

جناب سرهنگ حمله قهرمانانه رضا شمس آبادی به شاه در کاخ مرمر را «سوء قصد به شاه» خوانده! (ص ۳۱۲) و عکسی را که به سخنرانی امام در ۲ ذیحجه ۱۳۸۳ (۲۶ فروردین/۱۳۴۳) مربوط بوده به سخنرانی ۴ آبانماه ۱۳۴۳، بر ضد احیای رژیم کاپیتولاسیون نسبت داده است. (ص ۳۱۳) چنانکه عکس دیگری را که مربوط به بازدید امام از یکی از روستاهای نزدیک قم پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۳ بوده، چنین وانمود کرده است: «آیه‌الله خمینی و همراهان هنگام ترک عراق در مرز کویت (۱۳ مهر ۱۳۵۷)!!» (ص ۱۰۷ - جلد دوم)

جناب سرهنگ نوشته است: «... ولی بین این وعده‌های پر سرو صدا، در مقایسه با آنچه انجام شده بود فاصله زیادی به چشم می‌خورد و این تفاوت مردمی را که چشم امید به نتایج انقلاب شاه و مردم داشتند رفته رفته نومی‌می‌ساخت.» (ص ۳۴۵)

تا آنجا که تاریخ چند دهه اخیر نشان می‌دهد ملت ایران حتی برای لحظه‌ای به رفورم آمریکایی به اصطلاح «انقلاب سفید» امید و دل‌بستگی نداشت تا «رفته رفته نومی‌می‌شود». از این رو، از آغاز، به رویارویی با این «رفورم» برخاست و در قیام ۱۵ خرداد/۴۲ نفرت و انزجار ملت ایران از جمله دهقانان و کشاورزان با رژیم شاه و «انقلاب سفید» او به اوج خود رسید. مگر اینکه

مقصود جناب سرهنگ از «مردمی که چشم امید به نتیج انقلاب شاه و مردم داشتند»، «روشنفکران» و برخی از سردمداران احزاب و جمعیت‌های سیاسی باشند، لیکن این قبیله تا آنجا که اسناد و مدارک نشان می‌دهد هیچگاه از «انقلاب شاه و مردم!!» نومید نشدند. دکتر علی شریعتی تا پایان زندگی خویش از باورمندان استوار «انقلاب سفید شاه» بود و بهزاد نبوی نیز حتماً شنیدید و خواندید که در مراسم سالگرد مرگ شریعتی در خردادماه گذشته اعتراف کردند... که همه ما (سلسله جلیله لیبیران و روشنفکر) همان چیزی را که شریعتی می‌بیند می‌دیدیم، می‌دیدیم که اصلاحات ارضی واقعاً انجام شده و...»

جناب سرهنگ در دنباله وارونه‌نویسی‌های خود ادعا می‌کند: «... و بالاخره دکتر علی شریعتی که فلسفه سیاسی او نیز ترکیبی از سنت‌های اسلامی و افکار انقلابی بود، نقش اساسی در توجیه فرهنگ اسلامی و تفهیم مفهوم نامرز شهادت در برابر ظالم و ستمگر، ایفا کردند.» (ص ۳۷۴)

در صورتی که شریعتی آنگاه که به صحنه فرهنگی آمد مبارزه قهرآمیز آغاز شده بود، گروه شهید محمد یخارایی، «حزب ملی اسلامی»، حرکت فردی شهید رضا شمس آبادی که در سالهای ۴۳ و ۴۴ روی داد و نیز سازمانهایی که در سالهای ۴۴ و ۴۵ فعالیت‌های زیرزمینی خود را برای دست زدن به حرکت‌های چریکی بنیاد نهادند، گواه این حقیقت است که شریعتی که در سال ۱۳۴۸ به فعالیت فرهنگی پرداخت، نه تنها می‌توانست «تأثیر شایانی» در پیدایش خیزش‌های چریکی و قهرآمیز داشته باشد، بلکه شریعتی با تأثیرپذیری از جو حاد سیاسی که در محافل مذهبی حاکم بود، ناگزیر شد به گونه‌ای سخن بگوید که

با روحیه انقلابی جوانان مبارز مسلمان سازگاری داشته باشد و برای او در میان مردم به پناهنده و مبارز ایران پایگاهی فراهم سازد.

جناب سرهنگ پیرامون سرگذشت علی اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشنیانی (از گروه سباهکل) می‌نویسد که نامبردگان «... از عرز خارج شدند و به لبنان رفتند... در سال ۱۳۴۸ صفایی فراهانی، با استفاده از کمک دکتر رادمنش، دبیر اول حزب توده از طریق عراق به ایران بازگشت... صفایی فراهانی که پس از ورود به ایران با گروه آماده و شرایط امیدوارکننده‌ای مواجه شده بود، برای تهیه اسلحه و مهمات، به لبنان بازگشت و در بهار سال ۱۳۴۹ همراه با مقداری ملزومات جنگی به ایران آمد...» (ص ۳۸۲-۳۸۱)

باید دانست که نامبردگان هرگز به لبنان نرفتند، بلکه در عراق و اردن - پادگان الفتح در آن کشور - آموزش دیدند. آن کسی که در عراق نامبردگان را مورد حمایت قرار داد، دکتر محمود پناهیان از ژنرال‌های فراری ایران پس از غائله پیشه‌وری در آذربایجان بود که به K. G. B سرسپردگی داشت و از سوی آن سازمان جاسوسی برای انجام یک سلسله مأموریتها در عراق به سر می‌برد. در این باره به کتاب «نهضت امام خمینی»، ج ۳، ص ۲۹۰-۲۸۸ نگاه کنید.

او می‌نویسد: «... علی اکبر صفایی فراهانی... پس از دستگیری زیر شکنجه مأمورین ساواک هلاک شد» (ص ۳۸۱) در صورتی که نامبرده پس از محاکمه نظامی، همراه با دیگر اعضای گروه سباهکل در ۲۶/۱۲/۴۹ در میدان «چینگر» اعدام شد. جناب سرهنگ برای آنکه ملی‌گراها را در خیزش‌های قهرآمیز «مؤثر» بنمایاند، ادعا کرده است: «... دوتن از مؤسسين اصلی

گروه مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان بودند که سابقه فعالیت سیاسی آنها به دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت می‌رسیده (ص ۳۸۳). چند سطر پایین‌تر آورده است: «امیر پرویز پویان... در سال ۱۳۲۵ در مشهد متولد شد» بدون آنکه از خود بپرسد کودکی که در پایان حیات سیاسی ملی‌گراها در نهضت ملی شدن صنعت نفت (۲۸ اسرداد/۱۳۳۲) بیش از هفت سال نداشته است چگونه می‌توانسته در آن دوران «فعالیت سیاسی» داشته باشد؟!

جناب سرهنگ نوشته است: «در اوایل بهمن، یکی از کادرهای گروه جنگل به نام غفور حسن پور... دستگیر شد. وی پس از چند روز شکنجه که منجر به هلاکت او گردید، اعترافاتی کرد و اطلاعاتی در دسترس ساواک گذاشت.» (ص ۳۸۸) نامبرده در ۲۳ آذرماه/۴۹ دستگیر شد و زیر شکنجه به هلاکت نرسید، بلکه او نیز محاکمه و اعدام شد.

در باره هادی بنده خدا ننگرودی آورده است: «... بنده خدا پس از رسیدن به روستای محل سکونت نیری، پس از درگیری مسلحانه با ژاندارمها اسیر می‌شود» و «افراد گروه جنگل با شنیدن صدای تیراندازی از کوه پایین می‌آیند و در شامگاه ۱۹ بهمن پس از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده به سباهکل می‌روند...» (ص ۳۸۹)

اولاً، هادی بنده خدا با ژاندارمها درگیر نمی‌شود. اصولاً ژاندارمی در روستا حضور نداشت، بلکه از سوی مردم روستای «شب خبلات» محاصره و دستگیر می‌شود و پس از مدتی رئیس پاسگاه، همراه با سه ژاندارم به روستای یادشده می‌روند و او را تحویل می‌گیرند. دوم آنکه «افراد گروه جنگل» همراه با هادی بنده خدا برای حمله به پاسگاه سباهکل از کوه پایین

آمده بودند؛ نه آنکه با شنیدن صدای تیراندازی از کوه پایین بیایند. سوم. آنان یک دستگاه مینی بوس فورد آلمانی را تصرف و تصاحب کردند، نه یک اتومبیل کوچک.

او در دنباله این وارونه نویسی‌ها افزوده است: «... روستائیان با اطلاع از حضور چریکها در آنجا خانه را محاصره می‌کنند صفایی فراهانی برای مردم حرف می‌زند و هدف و آرمانهای چریکها را از اقدام به نبرد مسلحانه شرح می‌دهد، چند تن از روستائیان خواستار آزادی آنها می‌شوند ولی کدخدا و سپاهی دانش روستا، مردم را از کمک به آنها، برحذر می‌دارند... سرانجام، چریکهای مسلح، بی‌آنکه برای آزادی خود به اسلحه متوسل شوند، تسلیم می‌شوند...» (ص ۳۸۹)

در صورتی که واقعیت ماجرا این است که صاحب‌خانه‌ای که صفایی فراهانی، جلیل افرادی و هوشنگ نیری به خانه‌اش وارد شده بودند، روستائیان را برای دستگیری آنان به خانه خود فرا می‌خواند و در لحظه‌ای که نامبردگان برای بیرون رفتن از خانه آماده می‌شوند، به آنان یورش می‌برند و آنان را دخل سلاح و دستگیر می‌کنند. صفایی فراهانی هیچ سخنی با مردم مطرح نمی‌کند. او در زیر مشقت و لگد مردم خشمگین فرصتی برای سخن گفتن نداشته است. سپاهی دانش نیز پس از دستگیری آنان به روستا می‌آید و در صحنه درگیری حضور نداشته است. دیگر آنکه نامبردگان برای نجات جان خود دست به سلاح می‌برند و چند تیر شلیک می‌کنند که به جراحت برخی از روستائیان کشیده می‌شود و این گونه نیست که جناب سرهنگ نوشته: «بی‌آنکه برای آزادی خود به اسلحه متوسل شوند، تسلیم می‌شوند». جلیل افرادی از این رویداد چنین یاد کرده است:

«... یکی یکی مردم ده جمع شدند به ما گفته شد چون شب جمعه است شب نشینی دارند ما پس از شام تصمیم به رفتن گرفتیم که ناگهان بر سر ما ریختند و با طناب ضمن اینکه شدیداً ما را می‌زدند دست و پای ما را بستند من در حالیکه هنوز یک دستم آزاد بود صدای شلیک یک تیر را از داخل اطاق شنیدم و من نیز اقدام به استفاده از اسلحه نمودم و در حالیکه در کنار دیوار بودم و چند نفر مرا می‌زدند و مشغول گرفتن دستاتم بودند دو گلوله به طرف دیوار شلیک کردم تا شاید از صدای آن از من جدا شوند در این حال که مردم برای گرفتن دست دیگرم اقدام می‌کردند گلوله به انگشت دست یکی از اهالی اصابت کرد دیگر شلیک نکردم دست و پای ما را بستند و اسلحه را از ما گرفتند در حین اینکه ما را می‌بستند سیخی در پهلو راست من نزدیک دنده‌هایم فرو کردند و پای چپ من در آتش سوخته بود. این وقایع در شب جمعه ۲۹/۱۱/۴۹ حدود ساعت ۱۰/۵ شب اتفاق افتاد...»^{۱۸}

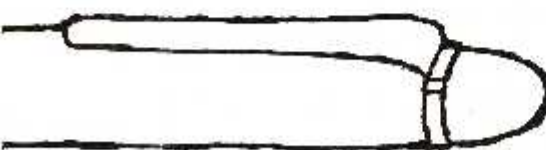
نامبرده در یادداشت دیگری رویداد آن شب را چنین بازگو می‌کند:

«... یک گلوله هم وسیله‌ای شلیک شد که آنهم به دستی یکی دیگر اصابت کرد ما را دست و پا بسته در حالی که بدنمان زیر ضربات مداوم بود در اطاق انداختند و کلیه جیب‌های ما را خالی کردند و کمربندهای ما را از ما جدا ساختند تا اینکه سپاهی دانش ده پایین آمد کسانی را که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند وسیله قاطر به پایین فرستادند و تا رسیدن مأمورین ژاندارمری از ما مواظبت به عمل آوردند. روز بعد جمعه ۱۱/۲۹ ما را به سیاهکل و سپس به رشت منتقل کردند...»^{۱۸}

جناب سرهنگ درباره سرنویشت دیگر افراد گروه سیاهکل آورده است: «... دوتن

■ شریعتی با تأثیرپذیری از جو حاد سیاسی که در محافل مذهبی حاکم بود، ناگزیر شد به گونه‌ای سخن بگوید که با روحیه انقلابی جوانان مبارز مسلمان سازگاری داشته باشد و برای او در میان مردم به پاخاسته و مبارز ایران پایگاهی فراهم سازد.

■ جناب سرهنگ در این کتاب به راستی «تاریخی» خود، از «حزب توده» تا «جبهه مرتد ملی» و «نهضت آزادی» و گروهک منافقین یکجا و در بست ستایش و حمایت می‌کند و با شیوه‌های گوناگون و به شکل مستقیم و غیر مستقیم در «تبرئه» آنها می‌کوشد.



با انفجار نارنجک، خود و چندتن از افراد نیروهای مسلح را نابود می‌سازند. سه تن دیگر گرسنه و فرسوده به اسارت درمی‌آیند...» (ص ۳۸۹)

در صورتی که دوتن از آنان به نامهای محمدرحیم سماعی و مهدی اسحاقی در شب هنگام که برآن بودند خود را به ژاندارمها تسلیم کنند با تیراندازیهایی که به سوی آنان شد، کشته شدند، یک تن از آنان به نام احمد فرهودی که همراه با نامبرندگان آماده تسلیم بود، تیر خورد و شب تا صبح در سر جای خود میخکوب شد تا پس از روشن شدن هوا ژاندارمها سر رسیدند و او را دستگیر کردند. یک تن دیگر از آنان به نام عباس دانش بهزادی، آنگاه که دریافت ژاندارمهای زیون شاه به قریب «تسلیم، تسلیم» آنان بها نمی‌دهند و به سوی آنان پی در پی تیراندازی می‌کنند از صحنه گریخت، لیکن پس از چند روز به دست مردم دستگیر و به ژاندار مری تحویل شد. آخرین فرد تیم سیاهکل به نام محمدعلی قندچی - که در تاریخ ۲۸/۱۱/۴۹ به محض روپرو شدن با ژاندارمها در بلندی‌های کاکو، از صحنه گریخته بود- پس از گذشت ۸ روز از شدت گرسنگی و خستگی، شبانگاهان به خانه دهقانی در دهکده پناه برد، لیکن فردای آن شب با گزارشی که ژاندارمها به وسیله دهقانی که نامبرده را پناه داده بود، به دست آوردند به خانه او رفتند و قندچی را دستگیر کردند. درباره سرگذشت گروه سیاهکل به کتاب نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۸۸-۳۱۶ نگاه کنید.

جناب سرهنگ بنیانگذاران سازمان منافقین را «سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران، محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصفهر بدیع زادگان» می‌داند (ص ۳۹۳). در صورتی که سومین نفر از

پایه گذاران این سازمان بدیع زادگان نیست بلکه شخصی به نام عبدالرضا نیک بین رودسری معروف به «عبدی» است که پیش از دستگیری دسته جمعی گروه، به علت ناشناخته ای از سازمان جدا می‌شود، لیکن پایه گذاران سازمان پس از دستگیری در بازجوییهای خود او را معرفی می‌کنند و ساواک پس از گذشت دو سال او را می‌یابد و دستگیر می‌کند.

جناب سرهنگ در جای دیگر کتاب، نام او را «نصرت الله نیک بین»! آورده است (ص ۳۹۹). که دور از واقعیت است. پرسشی که در پایان این «مبحث» باید مطرح کرد این است که کتاب جناب سرهنگ با این همه دروغ پردازیها و وارونه نویسی‌ها آیا می‌تواند به عنوان یک کتاب تاریخی اعتبار داشته باشد؟ پاسخ و داوری با خوانندگان است!

● دنباله دارد.

منابع

۱. «اسناد نهضت آزادی»، ج ۱، ص ۱۷.
۲. پرونده ساواک، برگ شماره ۲۰۷، نقل از کتاب نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۱۱۵.
۳. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۵۱۴.
۴. اسناد و دیدگاهها، ص ۲۶۳.
۵. جناب سرهنگ «کاپیتولاسیون» را «قانون» پنداشته است؛ در صورتی که به کار بردن «قانون» درباره «کاپیتولاسیون» غلط است.
۶. اسناد و دیدگاهها، ص ۲۶۹.
۷. درباره پیشینه‌های مبارز صالح به کتاب نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۷۵-۶۹ و ص ۱۱۴-۱۱۳ نگاه کنید.
۸. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۷۰.
۹. روزنامه سلام، ۱/امرداد/۱۳۷۲.
۱۰. نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۹۷.
۱۱. پیشین، همان صفحه.



شریعتی در چهره‌ای دیگر



آنچه در پی می‌آید، سلسله نوشته‌هایی است که در پاسخ به مقاله‌های «بار دیگر شریعتی» در روزنامه کیهان از تاریخ ۶ تا ۱۳ آذر ۷۲ به چاپ رسید و اکنون به چاپ دوباره آن در مجله اقدام می‌شود. پیش از آوردن متن نوشته‌ها یادآوری نکاتی بایسته است.

۱. روزنامه کیهان در چاپ این نوشته‌ها قانون مطبوعات و اصل بی‌طرفی را رعایت نکرد. زیرا:

الف. با آنکه مقاله‌های «بار دیگر شریعتی» در ص ۱۶ آن روزنامه به چاپ رسید، سلسله نوشته‌های «شریعتی» در چهره‌ای دیگر را که پاسخ به آن مقاله‌ها بود، در همان صفحه درج نکرد و در یکی از صفحه‌های داخلی آن روزنامه به چاپ رسانید.

ب. روزنامه کیهان زیر پوشش «سرویس

■ چه دردناک و تأسف انگیز است که در یک روزنامه کثیرالانتشار نظام جمهوری اسلامی سخنان امام که به دهه ۱۳۳۰ مربوط بوده به دوران پایانی دهه ۱۳۴۰ پیوند بخورد و دهسال آزگار در این میان گم شود.

مقالات رسماً بر ضد نوشته های یاد شده، موضع گیری کرد و بدین گونه روشن کرد که آنچه زیر عنوان «بار دیگر شریعتی» در آن روزنامه به چاپ رسیده است، بلکه موضع مقاله های وارده نبوده است، دست اندرکاران «کیهان نشین» آن روزنامه بوده که با نام دروغین «علی اشرفی» منعکس شده است.

موضوع و نقش روزنامه کیهان در مقدمه ای که بر بخش نخست نوشته های «شریعتی در چهره ای دیگر» زده شد چنین نمایان شد:

«حجة الاسلام آقای سید حمید روحانی جوایبه ای فرستاده اند که در پی می خوانید. از آنجا که ما (۱۹) این جوایبه را فاقد حرفی تازه می دانیم از پرداختن مفصل به آن خودداری می کنیم... آقای روحانی در جای جای جوابیه خود ما (۱۹) را «توجیه گر» و «مسطوره ساز» لقب

داده اند... بی پاسخ گذاشتن محتوای جوایبه به دلیل منطقی بودن مطالب آن نیست بلکه ما (۱۹) بر این باوریم که آن بخش از کتاب آقای روحانی در مورد شریعتی مسئله روز ما نیست و نباید ما را به خود مشغول کند... سرویس مقالات»

«سرویس مقالات کیهان» با اینکه ادعا کرد که «شریعتی مسئله روز ما نیست و نباید ما را به خود مشغول کند» هر بخش از مطالب «جوایبه» را که می توانست پاسخ دهد - حتی با تمسک به سفسطه - از این کار خودداری نکرد و بدین گونه روشن کرد که عدم پاسخگویی مفصل به سلسله نوشته های «شریعتی در چهره ای دیگر» از روی عجز و ناتوانی بوده است، نه اینکه «شریعتی مسئله روز» «کیهان نشینان» نباشند. از این رو، می بینیم که مقاله های «بار دیگر شریعتی» را در دیگر نشریات وابسته به مؤسسه کیهان، مانند کیهان هوایی و کیهان فرهنگی عیناً و یا با تغییر عبارات به چاپ رسانیدند.

این پافشاری و پیگیری از سوی «کیهان نشینان» برای چاپ مقالات یاد شده در نشریه های وابسته به آن مؤسسه، نشانه طرحی پیش ساخته است که به موضوع، صبغه سیاسی می بخشد و آن را فاقد اعتبار فرهنگی و اندیشه ای می کند.

از آنجا که از آغاز درج سلسله مقالات «بار دیگر شریعتی» در روزنامه کیهان این حقیقت به خوبی آشکار بود که این مقاله ها جریانی است که از سوی باندی دنبال می شود، در پاسخ به آن این پرسش مطرح شد که: «... چرا نویسندگان یا نویسندگان محترم مقاله های یاد شده از نام مستعار «علی اشرفی» بهره گرفته و از آوردن نام واقعی خود سرباز زده اند؟»

ج. «کیهان نشینان» از عنوان «شریعتی در چهره ای دیگر» به شدت وحشت داشتند.

از این رو، در روزنامه کیهان در بخش اول و دوم، این عنوان به شکل سوتیتر کم رنگ به چاپ رسید و در بخش های بعدی به طور کلی حذف شد و کیهان هوایی نیز آن را با عنوان خود ساخته «شریعتی از نگاهی دیگر» تغییر داد.

۲. بهره گیری از نام دروغین «علی اشرفی» برای تاخت و تاز به کتاب «نهضت امام خمینی» مسئله ای است که از کنار آن نتوان بی اعتنا گذشت. البته آنگاه که در سلسله نوشته های «شریعتی در چهره ای دیگر» این نکته مطرح شد که «نقد و بررسی کتاب یا نوشته ای با نام های دروغین و عاریه ای از اعتبار و «شکوهی» برخوردار نیست...» بی درنگ و پیش از آنکه آن نوشته ها در روزنامه کیهان به چاپ برسد واکنش شتاب زده ای از سوی آن روزنامه دیده شد. نخست مقاله یا مقاله هایی به نام «علی اشرفی» در آن روزنامه به چاپ رسید تا به نویسندگان «مفاد» شریعتی در چهره ای دیگر» بیاوراند که این نام اگر عاریه ای است برای رویارویی با کتاب تاریخی نهضت امام خمینی ساخته و پرداخته نشده است!! سپس گویا در ریزنیه ها و تبادل دیدگاه ها تصمیم بر این شد که به «علی اشرفی»، «شکوهی» داده شود، از این رو، «سرویس مقالات کیهان» در مقدمه ای که بر نخستین بخش نوشته های «شریعتی در چهره ای دیگر» زد، نوشت: «... سلسله مقالاتی با عنوان «بار دیگر شریعتی» به قلم علی شکوهی (اشرفی)!! در روزنامه کیهان درج شد...» این پیوند «اشرفی» و «شکوهی» نیز چندان تداوم نیافت و در سریز کیهان فرهنگی این بار، شکوهی برهنه از «اشرف» و «اشرفی» نمایان شد. لیکن پرسش مطرح شده نه تنها پاسخ خود را نیافت؛ بلکه با واکنش شتاب زده و دستپاچگی های سؤال برانگیزی که «کیهان نشینان» از خود نشان

دادند این پرسش بیشتر قوت می‌گیرد که به راستی؛ چرا نویسنده یا نویسندگان محترم مقاله‌های یاد شده از نام مستعار «علی اشرفی» بهره گرفته‌اند و از آوردن نام واقعی خود سر باز زده‌اند؟

آیا به نوشته‌ها و آورده‌های خود باور مند نبوده و از آبروریزی‌هایی که این مقاله‌ها از نظر محتوایی ممکن است برای نویسنده یا نویسندگان آن به بار آورد، اندیشناک بوده‌اند؟

آیا نویسنده یا نویسندگان آن از طیف‌هایی هستند که جرئت رویارویی فکری و مصافق فرهنگی با ذاتایان و اندیشمندان را ندارند و تنها از دورادور، به خود رخصت سخنوری و قلم‌فرسایی می‌دهند؟!

آیا در پشت این سلسله مقاله‌ها، نقشه‌هایی نهفته است که ایجاب می‌کند نویسندگان آن شناخته نشوند؟

آیا نویسندگان آن از عناصر مسئله‌دار هستند و آمدن نام واقعی آنان مایه به زیر سؤال رفتن نوشته‌هایشان خواهد شد؛ از این رو، ناگزیرند خود را در پشت نامهای «اشرفی» و ... پنهان کنند؟!

۳. در نوشته‌های آقای «علی اشرفی» اعترافات دیده می‌شود که بی‌تردید از دید تیزبین تاریخ و نسل‌های آینده پوشیده نمی‌ماند؛ چنانکه از دید اندیشمندان و ژرف‌نگران امروز نیز پوشیده نیست.

نامبرده به درستی اعتراف کرده‌اند که بدون دسترسی به اسناد شریعتی و بررسی آن به داور نشسته و در حقیقت پیش‌داوری کرده‌اند: «... ما حکم و کیل، مذاقعی را داریم که قصد دفاع از متهمی را دارد اما مانند دادستان... به اسناد پرونده متهم دسترسی ندارد و طبعاً نمی‌تواند با تکیه بر اسنادی که دادستان برمی‌گزیند، در این باره اظهار نظر کند...»^۲

لیکن آقای «علی اشرفی» توضیح

نداده‌اند که اگر ایشان «طبعاً» و قاعده‌آزمی‌توانند با تکیه بر اسنادی که دادستان برمی‌گزینند، اظهار نظر کنند چگونه با ادعاینامه‌ای که در ده بخش دو روزنامه کیهان بر ضد نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی»: «اقامه کردند» ته تنها اظهار نظر‌ها فرمودند، بلکه نویسنده کتاب یاد شده را محکوم و متهم و تبرئه کردند؟! راستی این کار «ادعی العموم» را با تکیه بر چه اسناد برگزیده‌ای صورت دادند؟!

این اعتراف نامبرده نکته‌ای را که نویسنده کتاب نهضت امام خمینی در بند ۲ نخستین بخش از سلسله نوشته‌های «شریعتی در چهره‌ای دیگر» آورده است استوار می‌بخشد: «... حقیقت این است که نامبرده (علی اشرفی) ... اصولاً کتاب یاد شده را به درستی نخوانده و اسناد مربوط به شریعتی را نیز با دقت و ریزبینی مورد بررسی قرار نداده است، بلکه با پیش‌ذهنیت‌های خود مطالبی را... ارائه داده است... این دسته از هواداران شریعتی برآند که از نامبرده به طور درست و چشم و گوش بسته پشتیبانی کنند؛ هر چند وابستگی او به رژیم شاه نیز برای آنان ثابت و آشکار شود...»

نامبرده اعتراف می‌کنند که بدون تحقیق و واری، نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی» را به انحصاری کردن اسناد شریعتی متهم کرده‌اند: «... البته جای خوشحالی است که آقای روحانی استفاده انحصاری از اسناد پرونده‌های شریعتی را انکار کرده‌اند... به توصیف ایشان ما تقاضاینامه‌ای برای مطالعه پرونده شریعتی به وزارت اطلاعات فرستاده ایم...!!» یعنی پیش از آنکه نامه و درخواستی برای مطالعه پرونده شریعتی به وزارت اطلاعات بدهیم، نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی» را به انحصار طلبی متهم کردیم؟

■ آنچه که در نوشته‌های آقای «علی اشرفی» در دفاع از شریعتی آمده، از آن سختانی است که سالیان درازی پیش از آنکه هیچ‌گونه سندی درباره او انتشار یابد نیز بارها از زبان هواداران او شنیده شده است و گوشها با آن آشنایی دارد.

سپس بر آن شدیم با فرماندهان نامه به آن وزارتخانه و اوسی کنیم که اسناد انحصاری است یا نه؟!

تو خورد حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۴. باید دانست که رویارویی دکتر علی شریعتی با عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی، نه نخستین و نه آخرین رویارویی «متورالفکران» با اسلام شناسان راستین و دیده بانان همیشه بیدار «اسلام ناب محمدی (ص)» است. از روزی که این قبیله مرموز از سوی سازمان سیا به فراماسونری در صحنه سیاسی ایران به بازیگری واداشته شدند، این رویارویی آغاز شد و بی‌تردید تا قیام قیامت با شکل‌ها، شیوه‌ها و شگردهای گوناگون ادامه خواهد یافت.

بنابراین آقای «علی اشرفی» و باندی که «علی اشرفی» را در عرصه فرهنگی به

کارگردانی و امی دارند، اگر برآند که نقش «وکیل مدافع» یا «مدعی العموم» را برای تبرئه دکتر علی شریعتی بر عهده گیرند، باید بدانند که سرنوشت او از سرنوشت دیگر «منورالفکر»ها و سلاله میرزا ملکم خان جدا نیست و این قبیله والاتباع چه آنان که از اصلاح دین سخن گفته و چه آنان که به انکار دین کوشیده‌اند، در چند محور و موضوع با یکدیگر هم‌دست، همراه و هم‌اندیشه‌اند؛ مانند رویارویی با عالمان اسلامی و اسلام شناسان راستین روحانی، تجددگرایی در اسلام زیر عنوانین «پروتستانتیزم اسلامی»، «پاکدینی»، «اصلاح دین»، «مدرنیزه کردن اسلام» و... این اشتراك هدف!! سرنوشت آنان را به یکدیگر گره زده است. چنان که جدا کردن دکتر علی شریعتی از دیگر سازشکاران پشت پرده با رژیم شاه مانند سید کاظم شریعتمداری، سید عبدالرضا حجازی، رضا براهنی و... نیز نباید و هر گونه «توجیه» و به اصطلاح دفاعی که در راه تدلیس چهره او به کار گرفته می‌شود، بایستی آنان را نیز در برگیرد. زیرا آنان نیز به همان «دلایلی»!! که «علی اشرفی»ها درباره ارتباط پشت پرده شریعتی با ساواک تراشیده‌اند خواه ناخواه تبرئه‌اند و باید به آنان ناز شست داد!

۵. درباره پیشینه، روش اندیشه و کارکرد برخی از نویسندگان «کیهان نشین» مقاله‌های «بار دیگر شریعتی» ما را دیدگاه‌ها و اطلاعاتی است که در فرصت دیگر آن را بازگو خواهیم کرد. لیکن دریغ است این نکته را نگفته بگذاریم که امروز بسیاری از آنان که برآند ارتباط شریعتی با ساواک را به گونه‌ای توجیه کنند، از عناصری هستند که به نوعی با رژیم شاه، دربار، ساواک، حزب رستاخیز و... سروسری داشته و از سرسپردگان آن رژیم

بوده‌اند و گمان می‌کنند که اگر شریعتی را با ارتباط‌ها و بند و بست‌ها تبرئه کنند، راه گریز و توجیه برای فِردهایی که طشت رسوایی آنان بر بالای پام می‌افتد، نیز هموار خواهد شد و می‌توانند خیانت‌های خود را نیز توجیه کنند! و در میان ملت ایران گردن خود را افراخته نگهدارند که «بله این ارتباط‌ها از روی تقیه بوده و...!!» اکنون نخستین بخش از سلسه نوشته‌های «شریعتی در چهره‌ای دیگر» به قلم برادر سید حمید روحانی را در پی می‌خوانید:

● بخش نخست

در روزنامه کیهان و کیهان هوایی سلسه نوشته‌هایی زیر عنوان «بار دیگر شریعتی» به قلم شخصی با نام مستعار «علی اشرفی»! به چاپ رسید که این نگارنده را بر آن داشت به برخی از آن نوشته‌ها و اشکال تراشی‌ها که چه بسا برای خوانندگان آن، پرسش برانگیز باشد، پاسخ گوید و در مواردی توضیح لازم داده شود و داوری نهایی را به نسل اندیشمند، آگاه و بینار امروز و نسل‌های آینده تاریخ واگذارد.

درباره سلسله نوشته‌های «بار دیگر شریعتی» بایسته است نکاتی مطرح شود:

۱. چرا نویسنده یا نویسندگان محترم مقاله‌های یادشده، از نام مستعار «علی اشرفی» بهره گرفته و از آوردن نام واقعی خود سرباز زده‌اند؟!

آیا بهتر نبود که آنان به جای بهره‌گیری از نام عاریه‌ای، با نام واقعی خود به نگارش می‌پرداختند و با شهامت و صراحتی که در خور مردان متعهد قلم و اندیشه است در عرصه فرهنگی به مصاف برمی‌خاستند؟! بی‌تردید نقد و بررسی کتاب یا نوشته‌هایی با نام‌هایی دروغین و عاریه‌ای، از اعتبار و «شکوهی» برخوردار نیست و پیش از آنکه در عالم فرهنگ و دانش مایه رشد اندیشه‌ها

■ بر خلاف ادعای آقای «علی اشرفی» آن روز که شریعتی به صحنه آمد حدود هشت سال از نهضت اسلامی می‌گذشت. تز استعماری «جدایی دین از سیاست» به زیاله دان تاریخ رفته بود، تحجر گرایان و دین به دنیا فروشان در انزوا قرار گرفته بودند.

و شناخت واقعیت‌ها باشد، کژی‌ها، ناراستی‌ها، نادرستی‌ها و رمز و رموز باندی و گروهی را به نمایش می‌گذارد و جز صفا، تفاهم و تبادل اندیشه‌ها را آلوده می‌کند.

آیا «نقد»! کتابی تاریخی را، در یک روزنامه کثیرالانتشار با نام عاریه‌ای و غیرواقعی، می‌توان بر خورد علمی و اندیشه‌ای پنداشت؟!؟

۲. آنچه که در نوشته‌های آقای «علی اشرفی» در دفاع از شریعتی آمده، از آن سخنانی است که سالیان درازی پیش از آنکه هیچ‌گونه سندی درباره او انتشار یابد نیز بارها از زبان هواداران او شنیده شده است و گوشها با آن آشنای دارد.

شایان یادآوریم که این نگارنده در سال ۱۳۶۱ تصدی اسناد ساواک را، بنا بر امر امام (سلام الله علیه) بر دوش گرفت و در آن تاریخ به بخش‌هایی از زندگی و اسناد

این ادعای آقای «علی اشرفی» که: «شریعتی در دورانی به صحنه آمد که گرایش به مارکسیسم از سوی و تحجر و مقدس مآبی از سوی دیگر غوغا می کرد، دروغی بیش نیست و تحریف آشکار تاریخ است.

پشت پرده شریعتی دست یافت و با آنکه تلاش فراوانی به عمل آمد تا خبر این دستیابی، بی جهت بر سر دست و زبانها نیفتد و کشمکشهای تازه ای به وجود نیآورد، دیری نپایید که خبر آن در محافل و مراکز گوناگون پیچید و شماری از مخالفان او برای سردرآوردن از واقعیتها و به دست آوردن این اسناد، با نگارنده فراوان تماس گرفتند و پرس و جویهای زیادی به عمل آوردند که البته دست خالی برگشتند. زیرا این نگارنده جز در مقام انجام رسالت تاریخی، بر آن نبوده و نیست که سندی بر ضد کسی و کسانی افشا کند. نکته در خور نگرش اینکه هواداران او حسنی برای یک مورد درباره اسناد پشت پرده او از این نگارنده پرسشی نکردند!

در درازای بیش از دهسالی که از دستیابی من به اسناد و مدارک پشت پرده شریعتی می گذرد حتی برای یک بار به یاد ندارم که

یکی از این هواداران سرسخت او به سراغ من آمده باشد و درباره این اسناد پرسشی، پرس و جویی و کنجکاوی ای به عمل آورده باشد. حتی اگر در محفلی از سوی مخالفان یا افراد بی غرض سخن از این اسناد به میان می آمد، هواداران او که در مجلس حضور داشتند با ترش رویی و پیش کشیدن سخنی دیگر و به اصطلاح طلبگی با «خط مباحث» می کوشیدند که درباره این اسناد، سخن به دراز نکشد و واقعیتها بازگو نشود، و آنگاه که در نشست خصوصی با من روبرو می شدند بدون اینکه در باره اسناد به دست آمده پرسشی به عمل آورند، قیافه فیلسوف مآبانه، پدرا نه! و مصلحت اندیشانه به خود می گرفتند و آنچه را که آقای «علی اشرفی» در سلسله مقاله های خود آورده اند، یکجا به گوش می خواندند که بله:

برای درک نقش شریعتی در مبارزه و نهضت، شرایط آن روزی را که او به صحنه آمد بایستی درک کرد، خدماتی را که او به اسلام کرده باید مورد بررسی قرار داد. نگاهی عمیق تر به آثار شریعتی و زندگی پرفراز و نشیب علمی و سیاسی او، نشان می دهد که او چه کار پر عظمت و بی نظیری کرده است. حالا ممکن است از بیاطمی با رژیم یا ساواک داشته، ولی نباید از نظر دور داشت که از روی تقیه بوده، می خواسته آنها را فریب دهد تا کار خودش را بکند. شما حتماً کتابها و آثار شریعتی را مطالعه کنید تا ببینید که این مرد چه خدمت بزرگی به اسلام و انقلاب کرده است و... و... و...

به یاد دارم که یکی از هواداران شریعتی شی مرا به خانه خود فراخواند و تا سحر از کتابها، نوشته ها و گفته های شریعتی برای من می خواند تا به من بیآورد که شریعتی یکی از ارکان و اسطوره های اصلی اسلام

است! روی در پی روی این موضوع تکیه می کرد که اگر در ساواک «چیزی»! دارد روی تاکتیک و تقیه بوده است! بدون اینکه از این نگارنده بپرسد که شریعتی در ساواک چه دارد؟ و آیا آنچه را که دارد می توان به پای تقیه و تاکتیک گذاشت یا نه؟!

این موضوع را از این روز، بازگو کردم که به خوانندگان عزیز یادآور شوم: آنچه را که آقای «علی اشرفی» در سلسله نوشته های خود آورده اند، نه پس از مطالعه و بررسی اسنادی است که درباره شریعتی در کتاب «نهضت امام خمینی»، جلد سوم آمده است. حقیقت این است که نامبرده، چنانکه از موضع گیریهای او در این نوشته ها به دست می آید اصولاً کتاب یادشده را به دوستی نخوانده و اسناد مربوط به شریعتی را نیز با دقت و ریزبینی بررسی نکرده است، بلکه با پیش ذهنیت های خود مطالبی را به صورت مطحی و شعاری همراه با بخش هایی از کتابهای شریعتی جمع بندی کرده و ارائه کرده است. مطالبی که پیش از انتشار اسناد شریعتی نیز از سوی هواداران او بارها و بارها گفته شده است.

این نکته نیز در خور یادآوریست که این دسته از هواداران شریعتی بر آنند که از نامبرده به طور درست و چشم و گوش بسته پشتیبانی کنند؛ هر چند وابستگی او به رژیم شاذ نیز برای آنان ثابت و آشکار شود. چنانکه خود اعتراف کرده اند. «... در جلد سوم در دست تهیه نهضت امام خمینی که مربوط به جریانات حوادث سالهای ۵۰ به بعد است بنا به مورد، اسنادی از پرونده مرحوم دکتر شریعتی در پرونده ساواک ایشان وجود دارد که بنابر آنها مرحوم شریعتی سیاست مماشات علنی با رژیم را پیشه خود ساخته بود. لازم به توضیح است برای کسانی که دور از حب و بغض (۱۱۴) به پیگیر روند اندیشه و نظرات دکتر شریعتی

علاقه‌مند هستند بر فرض تأیید محتوای اسناد فوق که امری دقیق و نیازمند توانایی سندشناسی و تحلیل سند است نظر پیرامون شخصیت و اندیشهٔ دکتر شریعتی عوض نخواهد شد!^۱

۳. آقای «علی اشرفی» در این سلسله نوشته‌های خود که به بهانهٔ «نقد و بررسی» کتاب «نهضت امام خمینی»، جلد سوم ارائه داده تنها در یک مقاله دربارهٔ این کتاب و تنها در یک مقالهٔ دیگر دربارهٔ یکی از سندهای که دربارهٔ شریعتی در کتاب یادشده آمده سخنی کوتاه و گذرا داشته است، در هشت مقالهٔ دیگر تنها به مدیحه‌سرایی برای شریعتی و آوردن بخشهایی از کتابهای او پرداخته تا به یک کرشمه دوکار کند:

نخست آنکه از فرصت بهره‌گیرد و نوشته‌های شریعتی را در یک روزنامه

■ شریعتی را چه اسلام شناس پندارند و بر این باور باشند که در شناساندن اسلام به نسل تحصیل کرده نقش داشته است و چه با دید واقع بینانه چنین نقشی را باور نداشته باشند نمی‌توانند این حقیقت را انکار کنند که با ملتش با راستی و درستی برخورد نکرده است.

کثیرالانتشار بار دیگر به نمایش گذارد و از این راه، تبلیغاتی برای او به راه اندازد -البته اگر امکان داشت همهٔ کتابهای او را به صورت سلسله مقاله در آن روزنامه به چاپ می‌رسانید! و دوم آنکه خوانندگان را به طور غیرمستقیم مجذوب فلم و بیان شریعتی کند و با زبان بی‌زبانی به آنان بیاوراند؛ آخر کسی که اینقدر خوب قلم می‌زند، به این خوبی سخن می‌گوید و دارای چنین قلمی شیوا و بیانی شیرین و رسا است مگر ممکن است که با ساراک، دربار و چهره‌های برجستهٔ رژیم ستمشاهی سرومویی داشته باشد؟! لابد آنهایی که در خدمت رژیمهای جایر و خودکامه قرار می‌گیرند زبانی الکن و قلمی شکسته و درمانده دارند! و دربارهٔ اسلام نمی‌توانند شعارهایی سرهم بندی کنند و اسلام‌سرایی راه بیندازند!

به نظر می‌رسد آقای «علی اشرفی» مانند دیگر هواداران شریعتی به جای اینکه در اندیشهٔ این باشد که در باید شریعتی در پس پرده چه می‌کرده و چه سروسری داشته است، در اندیشهٔ تدلیس چهرهٔ او بوده تا با به نمایش گذاشتن نوشته‌ها و گفته‌های او چهرهٔ دیگر او را پنهان و پوشیده دارد و ضحک‌های او را زیر زرق و برق تبلیغاتی که برای او به راه انداخته است پنهان کند. زیرا اگر چنین انگیزه‌ای در کار نبود برای بررسی اسناد و مدارک پشت پردهٔ شریعتی به ردیف کردن قلمفروشانها و سخنوریهای او در روزنامه چه نیازی بود؟

چه بسا ممکن است شخصی بر ضد استعمارگران و عوامل و ایادی آنان خوب سخن براند و قلم بزند و با این وجود در پس پرده، خود از سرسپرده‌های آنان باشد و یا در برهه‌ای، قرار بگیرد.

۴. آقای «علی اشرفی» با برگزیدن عنوان: «بار دیگر شریعتی» شاید خواسته به

خوانندگان خود بنمایاند که آنچه در کتاب «نهضت امام خمینی»، جلد سوم دربارهٔ شریعتی آمده، مطلب تازه‌ای نیست، بلکه دنبالهٔ همان درگیریها، کشمکشها و بگومگوهای سالهای ۵۵-۵۰ مخالفان و هواداران شریعتی است که بار دیگر از سوی نویسندهٔ کتاب یادشده زنده شده است! در صورتی که در آن سالها، بحث و گفتگو بر سر نوشته‌ها، گفته‌ها و موضوع‌گیری‌های ظاهری نامبرده بود. در حقیقت دوطرف بر سر چهرهٔ برونی شریعتی اختلاف نظر داشتند. البته عالمان آگاه و ژرف‌نگران دانا از نوشته‌ها و گفته‌های او تا پایه‌ای به ماهیت، هویت و اندیشه‌های انحرافی او پی برده بودند؛ لیکن نمی‌توانستند آنچه را که می‌فهمند بر زبان آورند؛ ناگزیر بودند روی انحرافها و لغزشهایی که در نوشته‌های او به چشم می‌خورد تکیه کنند. هواداران او نیز مانند آب خوردن به توجه آن نوشته‌های مرموز می‌نشستند -چنانکه اکنون می‌نشینند. لیکن در کتاب «نهضت امام خمینی»، جلد سوم چهرهٔ درم شریعتی برای نخستین بار به نمایش گذاشته شده و ماهیت او تا پایه‌ای -آری فقط تا پایه‌ای- نشان داده شده است و در حقیقت این کتاب توانسته تا حدودی ماسک را از چهرهٔ او کنار بزند و شریعتی را بهتر بشناساند و این حقیقت هیچگونه ارتباطی با قلمفروشانها، سخنوریها و بازارگر میهای شریعتی ندارد. در این باره بعداً مفصل‌تر به بررسی خواهیم نشست.

۵. آقای «علی اشرفی» در این سلسله نوشته‌های خود ادعا کرده است که: «شریعتی در شرایطی پا به عرصه گذاشت که ... برداشت عمومی از اسلام و تشیع آنچنان با حقیقت این ارزشهای متعالی فاصله و در مواقعی در تعارض آشکار قرار داشت که به جای تحریک و پویایی و

انقلاب، موجب سکون و ایستایی و بی‌تحریکی اجتماعی می‌شد. چهره‌های بزرگی چون پیامبر(ص) و علی(ع) و حسین(ع) و زینب(ع) در میان مدعیان تشیع... مظلوم بودند و قیام بزرگ سیدالشهداء به جای آنکه پیام مبارزه دائمی با ظلم و سلطه‌اشرا تفسیر شود، همچون برداشت مسیحیان به فداشدن امام حسین برای شفاعت از شیعیان و خریدن گناهان آنان تعبیر می‌شد.

... روشنفکران کشور ما با پشت پا زدن به هر چه رنگ دین و مذهب و سنت‌گرایی داشت راه حل معضلات فکری و سیاسی و اجتماعی جامعه و مردم را یا در غرب سرمایه‌داری می‌جستند، یا با تکیه بر پیشروی روز به روز مارکسیسم و جنبشهای کمونیستی در سطح جهانی...»

اگر به رامتنی و وزی که شریعتی به صحنه آمد (سال ۱۳۴۸) اسلام و تشیع هنوز به جای تحرك و پویایی، موجب سکون و ایستایی و بی‌تحریکی اجتماعی می‌شد و چهره‌های بزرگی چون پیامبر و علی و حسین و... شناخته شده نبودند، باید دید مردم ایران را در ۱۵ خرداد ۲۲ چه عاملی به صحنه آورد و به آن حماسه‌آفرینی‌های بی‌مانند واداشت؟ مردم مسلمان و فداکار در آن روز تاویخی به عشق چه کسانی جان بر کف نهادند، به ایثارگری پرداختند و از شهادت استقبال کردند؟ آیا به گفته شاه سرنگون شده «مبلغ ۲۵ ریال گرفته بودند که بگویند زنده باد فلانی» ۱۱۹ یا بنا بر گفته مارکسیستها آن حرکت و خروش انگیزه مادی و اقتصادی داشت و «مردم از بیکاری، گرانی، گرسنگی و فشار زندگی به خیابانها ریختند و در راه نان جان باختند» ۱۹؟

اگر ملت ایران تا سالهای ۴۸ و ۴۹ از راه و مرام حسین و مکتب سرخ تشیع بیگانه

بودند، حماسه‌آفرینی مردم مسلمان در ۱۵ خرداد ۴۲ در تهران و بسیاری از شهرها و نیز فداکاری اهالی قهرمان مشهد در آذرماه ۱۳۴۲ در مسجد قیل روی چه انگیزه‌ای می‌توانست باشد؟ اعدام انقلابی حسنعلی منصور در بهمن ۱۳۴۳ روی چه پایه و انگیزه‌ای بود؟ گروه محمد بخارایی چه هدفهایی را دنبال می‌کردند؟ آیا از مکتب عاشورا و راه و مرام حسین بیگانه بودند و با این وجود آنگاه که در بیدادگاه شاه خون آشام به اعدام محکوم شدند سر بر زمین سائیدند و سجده شکر بجا آوردند؟ آیا آن عزیزان نیز شهادت را برگزیدند «برای شفاعت از شیعیان و خرید گناهان»؟!

راستی چه کسی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه الصلوات والسلام را برای «خرید گناهان» تعبیر کرده و در کدام کتاب معتبر شیعه چنین دروغی آمده است؟! آیا اگر گفته شد که هدف آن حضرت از حرکت و قیام شهادت بوده باید گفت که «برای خرید گناهان» تعبیر شده است؟! اتفاقاً آقای شریعتی خود از کسانیست که در رد کتاب شهید جاوید آورده است: «حسین به پانزده سالگی در کربلا در ۱۵ خرداد ۲۲ چه عاملی به صحنه آورد و به آن حماسه‌آفرینی‌های بی‌مانند واداشت؟ مردم مسلمان و فداکار در آن روز تاویخی به عشق چه کسانی جان بر کف نهادند، به ایثارگری پرداختند و از شهادت استقبال کردند؟ آیا به گفته شاه سرنگون شده «مبلغ ۲۵ ریال گرفته بودند که بگویند زنده باد فلانی» ۱۱۹ یا بنا بر گفته مارکسیستها آن حرکت و خروش انگیزه مادی و اقتصادی داشت و «مردم از بیکاری، گرانی، گرسنگی و فشار زندگی به خیابانها ریختند و در راه نان جان باختند» ۱۹؟

بر خلاف ادعای آقای «علی اشرفی» آن روز که شریعتی به صحنه آمد حدود هشت سال از نهضت اسلامی می‌گذشت. تز استعماری «جدایی دین از سیاست» به زیاده‌دان تاریخ رفته بود، تحجرگرایان و دین به دنیا فروشان در انزوا قرار گرفته بودند، اسلام ناب محمدی به دنبال روشنگریهای امام و عالمان متعهد اسلام تا پایه‌ای گسترش یافته بود، خون شهدای مدرسه فیضیه، طالبیه، ۱۵ خرداد، مسجد قیل خراسان، گروه محمد بخارایی و...

می‌جوشیدند و هر روز بیش از پیش اوج می‌گرفت و موجها پدید می‌آورد. نوده‌های مسلمان و پیروان راستین راه امام و دیگر مبارزان، حرکتهای پارمانتاریستی و مسالمت‌آمیز را پشت سر گذاشته و در راه سرنگونی رژیم شاه به مبارزه فیهرا میز رو آورده بودند. امام با طرح «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه» در نجف اشرف در سال ۱۳۴۷ هدف نهایی از مبارزه را نیز مشخص کرده و مشعلی درخشان فراراه ملت مبارز ایران فروزان کرده بود، دیوار سپاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه فروپاشیده و دانشجو و روحانی در صف واحد و متشکل قرار داشتند و این حقیقت تا آن پایه آشکار بود که برخی از روزنامه‌های درباری در پی کنار رفتن امیر اسدالله علم از پست نخست‌وزیری در فروردین ۱۳۴۳ نوشتند: «ضعف دولت گذشته در این بود

■ شریعتی را چه می‌شده که در راه «فعالیت فکری خویش» می‌بایست با پرویز ثابتی و دیگر جلادان خون آشام ساواک هم‌نشین می‌شده است؟! آیا بدون این هم‌نشینی، همکاری و تملق‌گویی، ریشخند علامه مجلسی، مقدس اردبیلی و دیگر بزرگان اسلام و بازگو کردن قصه بی‌بی شهربانو ناشدنی بوده است؟! «

که همه مخالفان را به یک چوب راند و در نتیجه دیدیم که ملاً و دانشجو، محصل و بازاری در کنار هم قرار گرفتند و برای آن دولت مشکلات زیادی به وجود آوردند.

زندانیها از علما و روحانیان و مردم مسلمان ایران انباشته شده بود و مبارزان روحانی در زندان و تبعید نیز مبارزه را پی می گرفتند و از رسالت اسلامی خویش بازنمی ایستادند، مسائل سیاسی و انقلابی اسلام مانند جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر و... از موضوعاتی بود که از سوی روحانیان وارسته در مساجد و محافل مذهبی به شدت دنبال می شد و مردم مسلمانی که در مکتب امام پرورش فکری یافته بودند، در مجالس مذهبی که از سیاست، شهادت و احکام زنده اسلام سخنی به میان نمی آمد کمتر حاضر می شدند و آن مجالسی رونق داشت که در آن از مسائل سیاسی اسلام و جریانهای روز، دست کم به طور تلویحی سخن گفته شود. شریعتی نیز با بهره گیری از این جوّ حادّ سیاسی توانست عده ای را به سوی خود کشاند و به محافل خویش رونق بخشد. اصولاً اگر شریعتی موضوعات مقبول عام، زنده و برجسته ای مانند شهادت را مطرح نمی کرد، بی تردید هیچگاه نمی توانست در میان ملت انقلابی ایران، پایگاه و جایگاهی به دست آورد. استقبال چشمگیر شماری از مردم، از مجالس شریعتی نیز برای این بود که او را موافق اندیشه ها و اهداف انقلابی خویش می پنداشتند، نه آنکه مشتکی واپسگرا و تاریک اندیش در حسینیه ارشاد گرد آمده باشند و شریعتی با دم مسیحایی خود آنان را «متحول» و دگرگون کرده و به شکل انسانهای انقلابی در آورده باشد.

آقای «علی اشرفی» دوران شریعتی را به گونه ای ترسیم کرده تا به خوانندگان

بیاوراند که شریعتی نخستین روشنفکری بود که در آن روز و روزگاری که... روشنفکران کشور با پشت پا زدن به هر چه رنگ دین و مذهب و سنت گرایی داشت یک پارچه «لامذهب» شده بودند، به مذهب خواهی برخاست و به عنوان یک «روشنفکر» مذهبی به صحنه آمد! در صورتی که سالیانی پیش از آمدن نامبرده به صحنه، بازرگانها، سحایی ها و دیگر سردمداران «نهضت آزادی» با ترمرموز «اسلام منهای روحانیت» از اسلام و مذهب فراوان دم می زدند و کتابهایی درباره به اصطلاح «اسلام» عرضه کردند. خود شریعتی اعتراف می کند که از ریزه خواران سفره فکری مهندس بازرگان بوده و افتخار شاگردی او را داشته و در حقیقت مروج اندیشه های او بوده است. افزون بر این، نقش شادروان جلال آل احمد و شماری از مسلمانان آگاه و روشن ضمیر در مطرح شدن اسلام در میان «روشنفکران» و رویارویی با عناصر لائیک، ضد مذهب و روشنفکر مآبهای بی تفاوت نباید نادیده انگاشت. نامبرده پیش از «نهضت آزادی» و شریعتی به طرح اسلام در میان روشنفکران پرداخت.

آقای «علی اشرفی» برای آنکه ادعای خود را - مبنی بر اینکه دوران آغاز کار شریعتی، دوران تحجر گرایی و تاریک اندیشی بوده است - استواری بخشد، به سخنان امام «متمثبت» شده چنین آورده است:

«امام در توصیف آن دوران می گویند: «در شروع مبارزات اسلامی اگر می خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است، عده ای مقدس نمای واپسگرا همه چیز را حرام می دانستند...»

راستی امام «در توصیف» کدام «دوران»

سخن می گویند؟! دورانی که نهضت آغاز شد یا دورانی که شریعتی به صحنه آمد؟! «شروع مبارزات اسلامی» در چه سالی بوده است؟! سال ۱۳۴۱ که امام نهضت را آغاز کرد یا سال ۱۳۴۸ که دوران قهر و خشم و ستیز بر ضد زورمداران، تحجرگرایان و عافیت طلبان بود؟! در سال ۱۳۴۸ که طرح «حکومت اسلامی» امام در آسمان ایران طنین افکنده و زمزمین را زیر پای آزادیخواهان به لرزه در آورده و زندانیها از علما و روحانیان و توده های مذهبی انباشته بود آیا «روحانیان وارسته در مرز آباد تحجر و تقدس مآبی» گرفتار بودند؟! و ناگرمی خواستی بگویی شاه خائن است بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است؟! آیا در سال ۴۸، سال حضور شریعتی در صحنه فرهنگی کسی را که در میان مردم آبرو داشت توان آن بود که از شاه

■ چگونه در خور پذیرش است که شریعتی در ظاهر شعار دهد: «اگر شمع آجینم کنند حسرت یک آخ را بر دلشان باقی می گذارم» و در پنهان به اصطلاح به نام «تقیّه» به آن گونه تملق گویی ها و مدیحه سرایی ها برای شاه دست بزنند؟!!

می بینید که تاریخ چگونه تحریف، و واقعیتها به چه شیوه ای وارونه نشان داده می شود؟ چه دردناک و تأسف انگیز است که در یک روزنامه کثیرالانتشار نظام جمهوری اسلامی که با بودجه بیت المال اداره می شود، سخنان امام که به دهه ۱۳۳۰ مربوط بوده به دوران پایانی دهه ۱۳۴۰ پیوند بخورد و دهسال آزرگار در این میان گم شود.

این درست است که «علی اشرفی»ها از تاریخ انقلاب اسلامی بی خبر و بیگانه اند، لیکن جا داشت پیش از آنکه خامه بگیرند و بر کتاب نهضت امام خمینی و نویسنده آن بتازند، این کتاب را یک دور می خواندند تا دریابند که «شروع مبارزه» و آغاز نهضت اسلامی در چه تاریخی بوده و شریعتی در چه برهه ای و در چه شرایطی به صحنه آمده

■ شریعتی در نامه ۴۰ صفحه ای که از مشهد برای ساواک نگاشته بسیار به خود بالیده است که پیشنهادهایی برای شناساندن «انقلاب سفید شاه» به دانشجویان برون مرزی، به ساواک داده و آن پیشنهاد نیز از سوی آن سازمان به کار بسته شده است!

است.

برای اطلاع آن دسته از خوانندگان که از تاریخ انقلاب اسلامی و آغاز نهضت امام آگاهی بایسته ندارند، باید یادآور شوم که نهضت اسلامی ایران در ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ آغاز شد. امام در این دوران تاریک که غبار نومیدی، پژمردگی و تحجرگرایی چهره جامعه اسلامی را کدر و کربه کرده بود، در دوجبهه به مبارزه برخاست؛ در جبهه درونی با اندیشه های واپسگرایانه و استعماری مانند: «جدایی دین از سیاست»، «دعاگویی برای شاه شیعه و اسلام پناه» و «دست روی گذاشتن تا دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند» و ... به رویارویی برخاست و در جبهه بیرونی به بت شکنی دست زد و دبری نیاید که در سایه روشنگریها و افشاگریهای خود توانست بسیاری از واپسگرایان و عافیت طلبان را به خود آورد و به صحنه کشاند و یا متزوی کند. بُرد جهش بار امام در جبهه درونی تا آنجا بود که شماری از عناصر واپسگرا و بی اعتقاد به مبارزه و نهضت ناگزیر شدند که برای حفظ شخصیت خویش، از مبارزه دم زنند و در صف مجاهدان راه اسلام بایستند و بدینگونه زمینه برای قیام اسلامی ۱۵ خرداد ۴۲ فراهم آمد.

۱۵ خرداد ۴۲ نقطه عظمی در تاریخ مبارزات ایران بود که به دوران مبارزات مسالمت آمیز و پارلمانی پایان داد و اندیشه ها را به سوی مبارزات قهرآمیز و مسلحانه کشانید. از دیگر دستاوردهای آن قیام مقدس و خونین فروپاشی دیوار سیاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه بود و این حقیقت را بسیاری از تحلیل گران و اپوزیسیون ایران در آن روز، در نشریه های برون مرزی خود، بازگو کرده و بدان اعتراف کرده اند.

در این دوره حساس و سرنوشت ساز، دکتر علی شریعتی اصولاً در ایران نبود، بلکه با بورس سیاه اعطایی از دانشگاه آریامهری در فرانسه ادامه تحصیل می داد و زیر نظر اساتیدی مانند «ماسینیون» صلیبی و گورویچ یهودی سرگرم اسلام شناسی و شناخت اسلام بود. شریعتی در برهه ای به ایران آمد (۱۳۴۳) که شماری از افراد روحانی، دانشجوی، بازاری و ... دست در دست یکدیگر به مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی پرداخته بودند. حجة الاسلام والمسلمین آقای انواری به جرم همکاری با گروه شهید محمد بخارایی و شرکت در اعدام انقلابی حسنعلی منصور، و حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدجواد حجتی به جرم همکاری با شماری از دانشجویانی که حزب زیرزمینی «ملل اسلامی» را بنیاد نهاده بودند، به ترتیب به ۱۵ و ۱۰ سال زندان محکوم شده بودند. عالمان مجاهد مانند شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح، شهید باهنر، شهید هاشمی نژاد، مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای، حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی و ... افزون بر ارتباط تنگاتنگ سیاسی و مبارزاتی با دانشگاهیان جلسات اعتقادی و آموزشی برای دانشجویان در تهران، قم و مشهد برگزار می کردند. و نسل تحصیل کرده و دانشگاهی را هرچه بیشتر به سوی اسلام می کشانند. در همین سالها، کتابهای گرانهایی درباره مسائل مهم سیاسی و اجتماعی اسلام از سوی اندیشمندان روحانی انتشار یافت، جو اسلام خواهی و گرایش به مذهب در دانشگاه ها تا آن پایه اوج داشت که شماری از دانشجویان وابسته به «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» نیز بر آن شدند با تکیه بر اسلام و مذهب تشیع به بنیاد سازمانی قهرآمیز دست بزنند. (۱۳۴۴)

■ بسیاری از آنان که برآند ارتباط شریعتی با ساواک را به گونه ای توجیه کنند، از عناصری هستند که به نوعی با رژیم شاه، دربار، ساواک، حزب رستاخیز و ... سروسری داشته

شریعتی از تاریخی که به ایران بازگشت (۱۳۴۳) تا روزی که به صحنه آمد (۱۳۴۸) نه تنها با جو تحجرگرایی و تاریک اندیشی رویرو نبود، بلکه اوج و گسترش اندیشه های انقلابی اسلام و مبارزات تند و قهرآمیز در میان قشر گسترده ای از ملت ایران را شاهد و ناظر بود. از این رو، خود را ناگزیر می دید که اگر توان ایستادن در صف مردم مسلمان انقلابی را ندارد، دست کم با دم زدن از فخرمتان ستیزگر و سلحشور تاریخ اسلام و مسائل انقلابی در دل ملت ایران به هر حبله رهی باز کند.

براین باور نیستم که در دوران آمدن شریعتی به صحنه، تحجرگرایی در حوزه ها و محیط های مذهبی و نیز اندیشه لائیک در دانشگاه ها و محافل روشنفکری به کلی از میان رفته بود - این گونه کژاندیشی ها همیشه وجود دارد - بلکه سخن بر سر این

است که در آن دوران، اندیشه های انقلابی بر پایه اسلام ناب محمدی، جو غالب بود و این ادعای آقای «علی اشرفی» که: شریعتی در دورانی به صحنه آمد که گرایش به مارکسیسم از سوئی و تحجر و مقدس مآبی از سوی دیگر غوغا می کرده دروغی بیش نیست و تحریف آشکار تاریخ است. «علی اشرفی» با توسیم و توصیف این گونه ای از دوران به صحنه آمدن شریعتی به یکی از بزرگترین وارنه نویسی ها و تحریف گریهای تاریخ دست زده است و برای تبرئه او واقعیتها را دگرگون نمایانده و آنچه را که به پیش از آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱ مربوط بوده به دوران آمدن شریعتی به صحنه فرهنگی در سال ۱۳۴۸ وانمود کرده است!

۶. «علی اشرفی» در سلسله نوشته های خود به جای پرداختن به بررسی سندهای منتشر شده درباره ارتباط و هماهنگی شریعتی با ساواک، به نمایش گفتمان و نوشتار نامبرده زیر عنوان «جایگاه جامعه شناسی در اندیشه شریعتی»، «روشنفکران دست آموز راه بلد استعمار نو»، «عملکرد فرهنگی استعمار در جهان سوم»، «کارکرد استعمار در نفی و مسخ مذهب»، و ... دست زده و از این راه به اصطلاح کوشیده است زندگی پشت پرده شریعتی را با به نمایش گذاشتن شیرین زبانیها و شیرین کاریهای قلمی او پوشیده دارد و از آشنایی ملت ما با چهره دیگر او جلوگیری کند! در صورتی که از دید اسلامی «سیر از ظاهر به باطن» و توجه به سیرت و درون افراد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. قرآن کریم عناصر ظاهری (ظاهریه) را مورد نکوهش قرار داده: «یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا» و اطمینان به افرادی که نسبت به آنان شناخت درونی به دست نیامده، از نظر دین و خرد

محکوم است.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

ای برادر! سیرت زیبا بین من نمی گویم عناصری را که هنوز به شکل ریشه ای و ماهیتی شناسایی نشده اند باید راند و محکوم کرد و دست رد بر سینه آنان زد که این نیز از دید اسلام نکوهیده و ناپسند است، بلکه اطمینان و اعتماد به افراد - به ویژه افرادی که برآیم سر در راه آنان گذاریم و راه و اندیشه آنان را پی بگیریم - بایسته است که با شناخت ژرفی از درون و برون آنان همراه باشد و این نکته به طور ریز و دقیق مورد بررسی قرار گیرد که گفتار آنان تا چه پایه ای با رفتار آنان سازگاری دارد و این ریزبینی و تیزنگری برای یک مورخ متعهد و بی غرض اهمیت ژرفی دارد و رسالت تاریخی ایجاب می کند که از سطحی نگری، ظاهر بینی و ساده گرایی بپرهیزد و کارکردهای افراد را با تیزبینی و ریزبینی ویژه ای مورد بررسی قرار دهد. به گفته شاعر:

تو مو می بینی و من پیش مو

تو ابرو، من اشارنهای ابرو
درون نگری و اشارت های جریان تاریخی را دیدن، پانیدن و کاویدن، پایه کار یک مورخ متعهد و فروهیده است، آنان که تنها مو می بینند و قلمفرسایی ها، سخنوریها و به فرموده شهید مطهری «اسلام سرایی» افراد را معیار خوبیها، درستی ها و وارستگیهای آنان می شمارند و از کنار صدها سند و مدرک سازش و تسلیم و زبونی آنان بی اعتنا می گذرند، نمی توانند روشن اندیشانی باشند که سره را از ناسره باز شناسد.

اگر گفتار و نوشتار آدم رنگ کن و صوری افراد بتواند پژوهشگران و آزاد اندیشان را از کنکاش درباره زندگی پشت پرده آنان بی نیاز کند، باید گفت که همه

دورویان، نفاق‌پیشگان و جاسوس‌مآنان، با چنین معیاری تبرئه‌اند، زیرا یکی از ویژگی‌های این گونه عناصر، زبانی شیرین، دلنشین و قلمی شیوا و گیرا است و به گونه‌ای سخن می‌گویند و قلم می‌زنند که «مخاطبان آشنا» را مجذوب و مسحور گفته‌ها و نوشته‌های خود می‌کنند.

میرزا ملکم خان در نوشته خود زیر عنوان «قانون» از آزادی، قانون، دمکراسی و مسائل انسانی فراوان سخن گفته و روی آن تکیه کرده است. باید دید اگر روزی رشوه‌خواربها، وطن‌فروشی‌ها و جاسوس‌مآبی‌های او مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت. آیا «علی‌اشرفی»‌ها به خود این رخصت را می‌دهند که با انتشار بخش‌هایی از «قانون» به دفاع از میرزا ملکم خان برخیزند و آن نوشته‌های فریبنده و عوام‌فریبانه را گواهی بر وارستگی او قرار دهند و ادعا کنند که رشوه‌خواری و جاسوسی نامبرده برای بیگانگان از روی «تقیه» و تاکتیک بوده است؟!

ابوالحسن بنی‌صدر در کتاب‌ها و نوشته‌های خود درباره اخلاق اسلامی، ولایت فقیه و... فراوان قلم‌فرسایی کرده است. اگر روزی و روزگاری مورخ متعهدی با دستیابی به اسناد پشت‌پرده نامبرده بر آن شد که چهره اصلی او را بنمایاند، آیا آقای «علی‌اشرفی» با تکیه به گفتار و نوشتار نامبرده به دفاع از او می‌پردازد و از آن نوشته‌ها چنین برداشت می‌کند که اسناد منتشر شده درباره نامبرده نمی‌تواند گواهی بر خیانت، خودبینی و خودپرستی نامبرده باشد، زیرا که او در کتاب «کیش شخصیت» با تکیه به آیات و روایات، مثبت و خودبینی را به شدت نکوهش کرده است؟!

راستی آنگاه که کتاب «شریعت‌مداری در دادگاه» تاریخ انتشار یافت، آقای «علی

اشرفی» کجا بودند که با چاپ بخش‌هایی از اعلامیه‌ها، سخنرانیها و مصاحبه‌های او در یک روزنامه کثیرالانتشار به دفاع از او برخیزند و ادعا کنند کسی که در اعلامیه خود می‌نویسد:

«من تا آخرین قطره خون در این راه مبارزه می‌کنم. چگونه ساکت بنشینم و حال آنکه اساس اسلام در خطر است» چگونه ممکن است با دربار و ساواک سروسری داشته باشد؟! و آنچه را که گفته است از روی تقیه و تاکتیک بوده است!

چنانکه آورده شد، کتاب نهضت امام خمینی، جلد ۳ بر آن نبوده است که شریعتی را از دید علمی - اعتقادی و باورمندی به مبدأ و معاد ارزیابی کند و درباره نوشته‌ها و گفته‌های او از این زاویه به بررسی بپردازد، بلکه طبق رسالت تاریخی ارتباطات پشت‌پرده او را به عنوان یک جریان تاریخی دنبال کرده و روی یک سلسله واقعات انگشت گذاشته است و هواداران شریعتی خواه او را اسلام‌شناسی بی‌همتا، متفکری اسلامی، فقهی جامع‌الشرایط و ابرمردی انقلابی پندارند و خواه این واقعیت را بپذیرند که شریعتی از انقبای اسلام ناب محمدی بی‌خبر بوده است، به این حقیقت که نامبرده با ساواک در ارتباطی ژرف و گسترده بوده است آسیب نمی‌رساند. و با سرهم کردن بخشی از گفته‌ها و نوشته‌های او این اسناد و مدارک تاریخی را توان به زیر سؤال برد و او را تبرئه کرد. شریعتی را چه اسلام‌شناس پندارند و بر این باور باشند که در شناساندن اسلام به نسل تحصیل‌کرده نقش داشته است و چه با دید واقع‌بینانه چنین نقشی را باور نداشته باشند نمی‌توانند این حقیقت را انکار کنند که با ملتش با راستی و درستی برخورد نکرده است و در همان شرایطی که شعار می‌داده که: «اگر شمع آجینتم کنند حسرت یک آخ را در

■ دیدگاه‌های شریعتی در باره رژیم شاه، «انقلاب سفید» و دیگر برنامه‌های اسارت‌بار آن رژیم، ژرف‌تر ویشه‌ای‌تر از آن است که بتوان آن را از روی «تقیه» و تاکتیک پنداشت.

دلشان باقی می‌گذارم! در پشت پرده با عوامل رژیم شاه در ارتباط بوده و مدیحه‌سرایی می‌کرده است.

۷. نوشته‌اند که: «... شریعتی برای فراهم آوردن شرایط فعالیت فکری برای خویش به صورت حساب شده و از سر تقیه و پنهانکاری مطالبی را مطابق مواضع رسمی رژیم شاد نگاهشته و برای فریب مقامات ساواک در اختیار آنان قرار داده بود...!!!»

نخست‌بایستی از آقای «علی‌اشرفی» پرسید: آیا جنابعالی معنی و شرایط «تقیه» را در اسلام می‌دانید و می‌توانید در یک میزگردی که این نگارنده نیز افتخار حضور داشته باشد آن را توضیح دهید؟ و روشن کنید که در چه شرایطی باید «تقیه» کرد و در کجا «تقیه» جایز نیست و ...

دوم؛ باید دانست که یکی از خطرناکترین شیوه‌های متافقانه این است که عناصری در

راه توجیه خلافکارهای خود یا «اساطیر» خویش می‌کوشند که از اسلام مایه بگذارند و کارهای خود را منطبق با اسلام بنمایانند، این شیوه زشت و ناروا در درازای تاریخ آسیب‌های سنگینی بر اسلام وارد کرده است. عناصر فرصت طلب و بازیگران کوردن همواره بر آن بودند که خیانتها، نابکاریها و رسوائیهای خود را با بهره‌گیریهای ناروا از اصول اسلام درست بنمایانند. از این رو، می‌بینیم که متافقان، تصاحب‌نوامیس دیگران را «انقلاب ایدئولوژی» نامگذاری می‌کنند، تجاوز به مال و جان مسلمانان را «جهاد» می‌خوانند و ترور مردم بی‌گناه را «قصاص». و بدین گونه راه «توجیه» را برای جنایات خویش باز می‌گذارند.

سوم؛ آیا آقای «علی اشرفی» به همه آنان که در برابر رژیم شاه سر تسلیم فرود آوردند و با ساواک به نوعی همکاری کردند، این رخصت را می‌دهند که با دستاویز «تقیه» گردن خود را افراخته دارند! و خود را طلبکار اسلام و انقلاب بدانند؟

آیا برای شریعتی رواست که با نام «تقیه» با رژیم شاه همفکری داشته باشد؟ لیکن برای شریعتمداری به عنوان یک مرجع تقلید، چنین دستاویزی ناروا است!؟

چهارم؛ در آن روزگاری که عالمان دینی و اساتید اندیشمند حوزه‌های اسلامی با قلم و بیان خویش نه تنها «فعالیت فکری» گسترده‌ای را دنبال می‌کردند، بلکه مبارزه با زورمداران حاکم را نیز تداوم می‌بخشیدند و در این راه از زندان، شکنجه و کشته شدن نیز پروایی نداشتند، باید دید شریعتی را چه می‌شده که در راه «فعالیت فکری خویش» می‌بایست با پرویز ثابتی و دیگر جلادان خون آشام ساواک همنشین می‌شده است!؟ آیا بدون این همنشینی، همکاری و تملق‌گویی، ریشخند علامه

مجلسی، مقدس اردبیلی و دیگر بزرگان اسلام و بازگو کردن قصه‌ی بی‌بی شهربانو ناشدنی بوده است!؟ راستی در شرایطی که امام «تقیه» را حرام و اظهار حقایق را واجب می‌شمردند و عالمان راسته دست از «تقیه» شسته با همه نیرو به صحنه مبارزه شتافته بودند، شریعتی را چه سرنگویی بر آن داشته که به «تقیه» رو آورد!؟

پنجم؛ راستی چه شده است که هواداران شریعتی یکباره از «اصحاب تقیه» شده‌اند!؟ آنان که تا دیروز علامه مجلسی را به جرم آنکه در دوران ناآگاهی توده‌ها از روی «تقیه» با شاهان صفوی برخورد کرده است، «از گورویج یهودی بدتر» می‌شمردند، امروز سازشکارها، ذلت‌پذیرها و بند و بست‌های اسطوره «خویش را بر پایه «تقیه» و پنهانکاری «توجیه» می‌کنند!؟

ششم؛ چگونه در خور پذیرش است که شریعتی در ظاهر شعار دهد: «اگر شمع آجینم کنند حسرت یک‌آخ را بر دلشان باقی می‌گذارم» و در پنهان به اصطلاح با نام «تقیه» به آن گونه تملق‌گویی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها برای شاه دست بزنند!؟

هفتم؛ شریعتی در آن شرایطی که در شهر مشهد در کنار زن و زندگی خویش با آسودگی خاطر به کار و کوشش، تدریس و تعلیم سرگرم بوده، چه خطری او را تهدید می‌کرده است که به اصطلاح «تقیه» پیشه کند و نامه ۴۰ صفحه‌ای به حضور ساواکینها تقدیم کند و مطالبی را که هرگز ساواک از او نخواسته بوده بازگو کند!؟

هشتم؛ آیا شریعتی تنها در پشت پرده از رژیم شاه و ساواک «تقیه» می‌کرد! و آنگاه که در مراسم و محافل مذهبی حضور می‌یافت به «تقیه» نیازمند نبود! و به پرخاشگری و افشاگری بر ضد آنان می‌پرداخت!؟ و مقامات ساواک نیز تا آن

■ آقای «علی اشرفی» مانند دیگر هواداران شریعتی به جای اینکه در اندیشه این باشد که دریابد شریعتی در پس پرده چه می‌کرده و چه سروسری داشته است، در اندیشه تدلیس چهره او بوده تا با به نمایش گذاشتن نوشته‌ها و گفته‌های او چهره دیگر او را پنهان و پوشیده دارد

پایه لاده بوده‌اند که به همان «مطالبی که شریعتی مطابق مواضع رسمی رژیم شاه در پشت پرده نگاشته و برای فریب مقامات ساواک در اختیار آنان قرار داده بوده» به راستی فریب می‌خورند و دلخوش می‌کردند و به مواضع آشکار و رسمی او که به عنوان «معلم انقلاب»! به مردم درس انقلاب بر ضد شاه می‌آموخت! هیچگاه کاری نداشتند! و تنها به همین بسنده می‌کردند که به طور سرگوشی رضاخان، محمد رضاخان و «انقلاب سفید» شاه را ستایش کنند!؟ و آشکارا هر چه می‌خواهد بگویند و بنویسند!؟

نهم؛ از همه این نکته‌ها گذشته، نوشته‌ها و دیدگاه‌های شریعتی درباره رژیم شاه، «انقلاب سفید» آمریکا و دیگر برنامه‌های اسارت‌بار آن رژیم، ژرف‌تر و ریشه‌ای‌تر از آن است که بتوان آن را از روی «تقیه» و تاکتیک پنداشت.

■ پافشاری و پیگیری از سوی «کیهان نشینان» برای چاپ مقالات یاد شده در نشریه های وابسته به آن مؤسسه، نشانه طرحتی پیش ساخته است که به موضوع، صبغه سیاسی می بخشد و آن را فاقد اعتبار فرهنگی و اندیشه ای می کند.

گفتار و نوشتاری که بر پایه باورمندی درونی است با آن گونه گفته ها و نوشته هایی که از روی فشار، ناچاری و تاکتیک است تفاوتی از زمین تا آسمان دارد.

گویند که چند تن از راهزنان شبانگهان به خانه ای یورش بردند و مرد صاصیخانه را اسیر کرده، تیغ تیزی را به زیر گلوی او نهاده اعلام کردند: اگر می خواهی از مرگ برهی همسرت را بر آن دار که برای ما برقص! زن بیچاره! که جان همسر خود را در خطر می دید به رقص پرداخت و آنچه آفره، ادا و اطوار آموخته بود به کار بست! و خلاصه برای راهزنان یک رقص جانانه ای کرد! تا دست از سر همسرش برداشتند و رفتند. مرد بدبخت! که خود را شدیداً زیانبار می دید رو به همسرش گفت: ای زن! این درست که برای نجات جانم، ناگزیر به رقص شدی لیکن آن ادا اطوارها و

خوشتر قصی های تو را چگونه توجیه کنم! واقعیت این است که موضع گیریها و اظهار نظرهای شریعتی در نوشته هایی که به ساواک تقدیم کرده و گفتگوهایی که با آن سازمان جهنمی کرده مایه دارتر از آن است که بتوان آن را از روی ترس و «تقیه» انگاشت. از روش و منس نگارش و مطالبی که در آن آمده به خوبی پیداست که نکته ها از دل برخاسته و طبعاً بر دل آن «مخاطبان آشنا» (مقامات دربار و ساواک) نشسته است.

این طرح شریعتی برای کنترل دانشجویان ایرانی برون مرزی و پیشنهاد راه های پیشگیری از مبارزات آنان بر ضد رژیم شاه را می توان از روی «تقیه» و تاکتیک پنداشت! او در پیشنهاد خود برای کنترل و به راه آوردن دانشجویان برون مرزی آورده است:

«... این را نباید انکار کرد که تبلیغات ضد دولت و علیه اقداماتی که در ایران می شود، در خارج کم نیست حملات فراوان است و خودتان بیشتر و بهتر به ریشه ها و هدفهای آن و اشخاص و عوامل آن آشنایی دارید. این را هم نمی توان انکار کرد که این امواج مداوم بر روی مغز و روح دانشجویان بیش و کم اثر می گذارد... باید در برابر آن پادزهری باشد بتواند این امواج را خنثی کند. اتهامات، انتقادات و حملات را پاسخ بگوید آنهم پاسخ منطقی و عمیق و مستند... رادیو ایران را در خارج حتی اروپا غالباً نمی توان شنید، مطبوعات زمینی به آنجا نمی رسد، فقط کیهان و اطلاعات هوایی است که مختصر آنهم به دست بسیار معدودی که در وضع مالی خوب هستند... نباید توقع داشت که تنها انتشار خیر اصلاحات، یا تقسیم اراضی یا نابودی فئودالیته یا آزادی زنان و غیره

دانشجویان را در خارج قانع کند و تبلیغات فراوان مخالف را خنثی سازد... الان این تحولات ایران در روحیه بسیاری از دانشجویان گرچه اطلاع دقیقی از آن ندارند تردید و تزلزلی نسبت به عقاید و تصورات سابقشان پدید آورده است و این بر دولت است که از این زمینه ها برای آشنایی آنان به وضع تازه ای که در ایران پدید آمده... حداکثر استفاده را بکنند... باید بیشتر از هر چیزی به تحصیل کرده ها و به خصوص دانشجویان خارج کشور... بیندیشد و آنها را نه تنها به تحقق آنچه می خواهند قانع سازد بلکه از نیروی آنان در راه انجام تحولات ریشه ای در جامعه ایرانی کمک گیرد... به عقیده من قانع کردن دانشجویان ایرانی خارج کشور نسبت به تقسیم اراضی، نابود شدن فئودالیته، آزادی زن، تجهیز علیه بیسوادی و سهم کردن کارگر در سود، به مراتب آسان تر و فوری تر است از دیگران...»^۶

شریعتی در نامه ۴۰ صفحه ای که از مشهد برای ساواک نگاشته بسیار به خود بالیده است که پیشنهادهایی برای شناساندن «انقلاب سفید شاه» به دانشجویان برون مرزی، به ساواک داده و آن پیشنهاد نیز از سوی آن سازمان به کار بسته شده است!!! به این فراز از نوشته شریعتی دقت کنید:

«... در ضمن در همین بازپرسی ها بود که من گفتم که مأموران اطلاعات و مطبوعات و کسانی که معرفی ایران و اوضاع ایران را در خارج بر عهده دارند چنان ضعیف یا سهل انگارند که به هیچوجه کوچکترین قدمی مؤثر در راه شناساندن جریانات اخیر ایران و تغییرات ریشه ای اجتماعی که در آن رخ داده است، برنداشته اند و شاید خود نیز به درستی و عمق از آن آگاه نیستند و تنها کاری که می کنند گذاشتن چند عکس و خبر در

اوراق پراکنده و رنگین در گوشه و کنار سفارتخانه‌ها و سرپرستی‌ها است که هر مرجعی آمد نظری بدان بیفکند و با این روش نمی‌توان افکار بیست و چند هزار دانشجویی را که سالی یکبار بیشتر به سفارتخانه سر نمی‌زنند و هر وقت هم برای کاری می‌آیند به آن اوراق رنگین که تنها بودجه هنگفتی را بر دولت تحمیل کرده است نگاه نمی‌کنند و اگر سیل وار افکار و آرا و نینغات مداوم و قوی و مخالف و تصور قبلی‌ای هم که از ایران شش هفت یا ده پانزده یا بیست و بیست و پنجسال پیش که از ایران آمده در مغز دارد این اثر مقاومت نمی‌تواند بکند و دیر نمی‌پاید و محو می‌شود. این مأموران هرگز شایستگی مقابله با موج تند و مداوم و قوی تبلیغات مخالف را ندارند حتی به دانشجویی که شخصاً علاقمند باشد که دوباره ایران و تحولات و اصلاحات و تغییراتی که در ایران رخ داده است اطلاعاتی دقیق کسب کند و بدنها مراجعه کند و بی‌رسند و اطلاعات و اسناد و مدارک بخواد پاسخی نمی‌توانند داد. یکی از نمونه‌هایش خود من که جامعه‌شناسی می‌خواندم و همواره به دنبال مطالعه تحولات اجتماعی ایران و اطلاعات و اسناد و مدارک مربوط به شناخت ایران بودم و به دست نیآوردم و تصور و قضاوتم درباره ایران ۱۳۴۳ همان ایران پیش از ۱۳۳۸ بود که ترکش کردم و چنانکه همانجا به من اطلاع دادند مطلب در کنارگردان سیاست دولت اثر گذاشت و دست به اقدامات مهم برای جبران این نقص زدند که احتمالاً این یادآوری بی‌تأثیر نبوده است...»^{۱۰}

آیا شریعتی پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۳۶ نیز به «تقیه» نیازمند بوده که بنا بر اعتراف خود «نامه مفصل به سازمان» نوشته و به اصطلاح بسیاری از مسائل سیاسی و

روانی و فکری را حل‌اجی کرده؟ چنانکه خود نوشته است:

«... بدین طریق ما که در حال بیم و نومییدی مطلق رفتیم در میان اعجاب مردم یک ماهه برگشتیم و رفتار سازمان و سرعت عمل و به خصوص دقت نظر و بی‌غرضی شگفتی که در کار رسیدگی به پرونده ما محسوس بود، در روحیه ما اثر مطلوبی گذاشت و من همان روزها پس از آزادی نامه مفصل به سازمان نوشتم و بسیاری از مسائل سیاسی و روانی و فکری را که مطرح بود حل‌اجی کردم و این نامه چنانکه شنیدم و شاید در پرونده ام موجود باشد، در بازپرسیان و صاحب منصبان سازمان اثر عمیقی بخشیده است...»^{۱۱}

آیا تقدیم نامه دوستانه به سرتیپ بهرامی جلاد (رئیس ساواک مشهد) از سوی شریعتی با عنوان «دوست گرامی» پیش از رفتن به حج نیز «از سر تقیه و پنهانکاری» بوده و بدون تقدیم چنین نامه‌ای حج «مقبول نمی‌افتاده» است؟! به متن نامه شریعتی و زیرنویس آن که از سوی سرتیپ بهرامی است توجه کنید:

«دوست گرامی

پس از عرض سلام قریب چندین هفته پیش برای عرض تشکر کلی (!؟) و دیروز و امروز برای عرض سلام و به خصوص مشورتی که داشتم خدمت رسیدم. متأسفانه موفق نشدم. عرض از مشورت مسئله سفری بود که دعوت شده بودم که چون مسلم نبود و مشکلاتی در بین بود مرا تا دیروز در انتظار گذاشت تا پس از رفع احتمالی آن یا سرکار در میان بگذارم که متأسفانه فشار کار شخصی و شغلی که در این یک شبانه روز باید تمام می‌کردم فرصت نداد که بیش از این بتوانم برای ملاقات با سرکار مراجعه کنم؛ گرچه بسیار

لازم می‌دانستم. چون امروز باید در تهران باشم که احتمالاً ملاقاتی خواهم داشت. امیدوارم در مراجعت توفیق دیدار دست دهد.

با تشکر بسیار
ارادتمند شریعتی

به استحضار می‌رساند

چندین بار درخواست شد که با دکتر شریعتی در مورد مفاد نامه شماره ۴۸/۱۰/۱۳-۳۱۲/۶۲۷۱ مذاکره شود. وی چند روزی بیمار و بستری بود تا اینکه دیروز بعد از ظهر مراجعه و نامه را تقدیم داشته و با تلفن با اینجناب تماس گرفت و اظهار داشت که خیلی مایل هستم در تهران با دوستان تماس بگیرم. تلفن آقای عطارپور رئیس بخش ۳۱۲ به او داده شد که تماس بگیرد. ۴۱۱/۷.^{۱۱}

آیا به راستی شریعتی در به در به دنبال مقامات ساواک در مشهد و تهران می‌گشته تا مراتب «تقیه» و «پنهانکاری» خود را اظهار کند؟!!

ادامه دارد

■ پانویس

۱. کیهان، ۶ آذر ۷۲
۲. کیهان هوابی، شماره ۱۰۶۰.
۳. کیهان، ۱۳ آذر ۷۲
۴. سلام، شماره ۱۸، سال اول، ۲۹ خرداد ۱۳۷۰.
۵. شهادت، ص ۳۶.
۶. در این باره به کتاب نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۲۰۱ نگاه کنید.
۷. نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۱۵۱.
۸. پیشین، ص ۱۷۲.
۹. پیشین، ص ۱۶۶.
۱۰. پیشین، ص ۱۹۱.

با خودتان گان



• حبیب یغمایی و اسطوره سازی

با نَحیت و سلام

من نمی دانم چگونه از شما و گردانندگان مجله ۱۵ خرداد تشکر کنم. از راه دور، دست و قلم شما را می بوسم و آرزو می کنم سالهای متمادی زنده باشید و با افشاگریهای صادقانه و مخلصانه به اسلام و انقلاب خدمت کنید به آرزوی روزی که به تمام آرمانهای بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) -جامه عمل بپوشانید و این راه تا قیام حضرت مهدی (عج) ادامه یابد و مجله شما روزبه روز رونق بیشتری گرفته، فصلنامه ان شاه الله به ماهنامه و ماهنامه لااقل به هفته نامه تبدیل و منتشر شود و با پی بردن مردم به اصالت و بی غرض بودن آن، طرفداران و مطالعه کنندگان بیشتری پیدا کند و جزء پرتیراژترین مجله ها

شود. گرچه در سطح ایران اسلامی مجلات فراوانی به چاپ می رسد و بعضی از آنان مانند پاسدار اسلام، پیام زن سازنده هستند، ولی به نظر اینجانب بهترین و پرمحتواترین و باارزش ترین مجله، نشریه ۱۵ خرداد است و همانگونه که در روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، طاغوت کوییده شد، مجله ۱۵ خرداد نیز کوییده طاغوت و طاغوتیان است که به همت و پایمردی شما منتشر می شود. چقدر لذت می برم زمانی که گرگان در لباسی میش را معرفی می کنید و افراد فراماسونری و چپاولگر به اسلام و انقلاب و سلطنت طلبها و جوجه کمونیستها را به مردم می شناسانید.

کار شما بسیار باارزش است، قدر خود و قدر کار خود را بدانید و تا می توانید در این راه بیشتر سرمایه گذاری کنید. شما چون مرغابی باشید که از آب نمی ترسد کما اینکه تا به حال نترسیده اید. مردم تشنه حقایق اند. مردم می خواهند کسانی را که با اسلام فاصله دارند بشناسند. اینجانب اهل قلم و مقاله نوشتن نیستم و هنوز مقاله ای در هیچ مجله و روزنامه ای از من چاپ نشده است، ولی چیزی که مرا بر آن داشت که چند سطر بنگارم و مصدع اوقات شریفتان بشوم اینست که عده ای درصدد برآمده اند که بودجه هایی را جذب کنند و از شخصی به نام حبیب یغمایی اسطوره بسازند و آرامگاه او را در خور و بیابانک، از توابع نائین اصفهان تعمیر کنند و تاکنون پانصد هزار تومان از بودجه

دولت را جذب و هزینه کرده اند و دو سالتی را که قبلاً کتابخانه بوده است تعمیر کرده اند. حبیب یغمایی، کسی که سالیانی در پست آموزش و پرورش سمنان و کرمان بود و سپس به تهران آمد و بازنشسته شد و مدت ۲۱ سال مجله یغما را چاپ کرد و مقالاتی از دوستانش را در مجله آورد؛ دوستانی مانند: سعیدی سیرجانی، جواد شیخ الاسلامی، سیدحسین تقی زاده فراماسونر، فریدون توللی، دکتر حسین بحر العلومی، دکتر محمدامین ریاحی، (وزیر آموزش و پرورش بختیار)، علی دشتی (سناتور معروف)، که بیش از ۸۰ سال عمر کرد و زن نگرفت و وقتی به او گفتند چرا زن نمی گیرد جواب داده بود: «رفقا دارند»، زهی بیشرمی! ...

حبیب یغمایی، مدیر مجله یغما در سال ۱۳۴۸ سالتی در ۲ کیلومتری که از چهارسمت آن بیابان است در خور و بیابانک به نام کتابخانه حبیب یغمایی ساخت و سالن دیگری در ردیف و جنب آن از کمک های بلاعرض استاندار معدوم اصفهان به آن اضافه کرد و در مهرماه سال ۱۳۴۹ آن کتابخانه را دکتر محمد سام که در آن زمان وزیر کشور بود افتتاح کرد و کتابهایی از طرف مسئولین آن زمان و افراد مختلف که اکثر آن کتابها شاهی و طاغوتی بود به آن کتابخانه اهدا، و قریب دو هزار و هفتصد جلد کتاب جمع آوری شد. در آن زمان کتابخانه های تازه تأسیس

توسط دختران سپاهی دانش اداره می‌شد و دختران سپاهی دوره ۲ ساله نظام وظیفه را در کتابخانه می‌گذراندند. بدیهی است ورود دختران سپاهی به روستا و بخش و شهرستان همان، و بردن دل و دین از جوانان معصوم همان. اهالی دیندار و متدین به اینجانب، نگارنده این سطور که قریب ۹ سال در حوزه علمی قم به تحصیل علوم دینی اشتغال داشتم پیشنهاد کردند شما مسئولیت این کتابخانه جدیدالتاسیس را بپذیرید تا دختران سپاهی به این کتابخانه راه نیابند. لذا مسئولیت را پذیرفتم و اکنون بیست سال است در این کتابخانه که در حال حاضر به نام کتابخانه عمومی خور نامیده می‌شود و زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اداره می‌شود، مسئول و کتابدارم.

این کتابخانه در تاریخ ۱۳۵۲/۵/۵ به وزارت ارشاد واگذار شد. این کتابخانه چندین سال در دو کیلومتری خور بود، یعنی تا خانه‌های مردم ۲ کیلومتر فاصله داشت. و چون این کتابخانه در میان بیابان قرار داشت کسارتی آن کم بود. لذا قریب ۱۳ سال قبل، از اداره متبوع خواستم که این کتابخانه به داخل مسجدالنبی که از مساجد بزرگ استان در خور است انتقال یابد. اداره متبوع موافقت کرد و سرپرست و متصدی رقبات مسجد که از دوستان بود پذیرفت و الان قریب ۱۳ سال است که کتابخانه داخل مسجدالنبی خور فعالیت دارد و روزانه



پنجاه نفر مراجعه می کنند.

البته هدف حبیب یغمایی از ایجاد کتابخانه، آنهم در وسط بیابان که تا شهر فاصله زیادی داشت، خدمت به فرهنگ منطقه نبود. بلکه هدف او اندوختن ثروت از طریق فروش زمینهای اطراف کتابخانه بوده است. هنوز دیوارهای کوتاهی که به دستور حبیب یغمایی برای زمین خواری و تصرف هزاران متر زمین کشیده و چاهی که به همین منظور به فاصله زیاد و دور از

کتابخانه حفر کرده موجود است، که شهرداری وقت از ادامه کار او جلوگیری کرد و در برابر گرفتن مبلغی وجه کناره گیری کرد.

بستگان حبیب یغمایی تصمیم گرفته اند کتابخانه را دوباره به جای اول برگردانند و همانگونه که گفتیم پانصد هزار تومان کمکهای دولتی را جذب و خرج تعمیر دوسال آن کرده اند. بدیهی است اگر کتابخانه به جای اول برگردد نصف

مراجعین به کنار می روند و خواهران دانش آموز و معلم و زنان معصوم جرأت طی کردن مسیر را ندارند. آیا هدف از ایجاد کتابخانه در وسط بیابان، دکوراسیون، نام و اسم و رسم برای مؤسس کتابخانه حبیب یغمایی است، یا هدف، خدمت به فرهنگ و ارتقاء افکار جامعه، بر فرض که هر دو جنبه در نظر گرفته شود، کدام دانشمند و کدام نویسنده و کدام مدیر و صاحب امتیاز مجله.

بنیاد دگر چسبوی

مرکز تحقیقاتی و معانی تفریحی موزیک

هدیه نامرئی به پانصد دانشجو
پیش مقدم آرزوی بنیاد دگر چسبوی (شکری)

بنیاد دگر چسبوی بنیادی است که در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در تهران تاسیس شد. هدف از تأسیس این بنیاد، ترویج و توسعه فرهنگ و هنر در بین جوانان و دانشجویان است. این بنیاد در زمینه های مختلف فرهنگی و هنری فعالیت دارد و از جمله اقدامات آن می توان به برگزاری کارگاه های آموزشی، مسابقات فرهنگی و هنری، و انتشار نشریات تخصصی اشاره کرد.

این بنیاد در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در تهران تاسیس شد. هدف از تأسیس این بنیاد، ترویج و توسعه فرهنگ و هنر در بین جوانان و دانشجویان است. این بنیاد در زمینه های مختلف فرهنگی و هنری فعالیت دارد و از جمله اقدامات آن می توان به برگزاری کارگاه های آموزشی، مسابقات فرهنگی و هنری، و انتشار نشریات تخصصی اشاره کرد.

بنیاد دگر چسبوی بنیادی است که در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در تهران تاسیس شد. هدف از تأسیس این بنیاد، ترویج و توسعه فرهنگ و هنر در بین جوانان و دانشجویان است. این بنیاد در زمینه های مختلف فرهنگی و هنری فعالیت دارد و از جمله اقدامات آن می توان به برگزاری کارگاه های آموزشی، مسابقات فرهنگی و هنری، و انتشار نشریات تخصصی اشاره کرد.

از مجله یقیناً سال ۲۸ شماره ۱۱ بهمن ماه ۱۳۵۴ صفحه ۶۹۹ و ۶۹۸

بر پایه چنگ آواز درین بنیاد حضرت علی اکبر علیه السلام

بنیاد دگر چسبوی بنیادی است که در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در تهران تاسیس شد. هدف از تأسیس این بنیاد، ترویج و توسعه فرهنگ و هنر در بین جوانان و دانشجویان است. این بنیاد در زمینه های مختلف فرهنگی و هنری فعالیت دارد و از جمله اقدامات آن می توان به برگزاری کارگاه های آموزشی، مسابقات فرهنگی و هنری، و انتشار نشریات تخصصی اشاره کرد.

بنیاد دگر چسبوی

بستگان حبیب یغمایی می خواهند کتابخانه را به جای اول برگردانند. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی در جلد اول کتاب «برگهایی در آغوش باد» صفحه ۴۱۹ درباره حبیب یغمایی می نویسد «چگونه شاعری توانسته است در ۷۰ سال اخیر ایران نسبت به آنچه در جامعه گذشته، فارغ و بی اعتنا بماند» واقعاً هم، چنین است. مسائل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی فراوانی از سال ۱۳۴۲ در ایران بوجود آمد که آقای حبیب یغمایی در انتشار سی و یکدوره مجله یغما بی اعتنا ماند!

۱. دستگیری امام امت در سال ۱۳۴۲.
۲. تبعید حضرت امام (ره) به ترکیه. ۳.
- تبعید حضرت امام از ترکیه به نجف اشرف. ۴.
- تغییر مبدأ و تاریخ شاهنشاهی. ۵.
- نوزده دی ماه خونین قم. ۶. فاجعه سینمارکس آبادان. ۷.
- فاجعه مسجد جامع کرمان، با توجه به اینکه همسر دوم حبیب یغمایی دکتر بانو نصرت تجربه کار، کرمانی و سردبیر مجله یغما بود. ۸. فرار شاه مخلوع ایران. ۹.
- پسروزی انقلاب اسلامی توسط امام خمینی (ره). ۱۰.
- بازگشت پیروزمندانه امام امت (ره) از پاریس به ایران و استقبال بی سابقه و پرشکوه از ایشان. ۱۱.
- شهادت استاد مرتضی مطهری. ۱۲.
- شهادت استاد دانشگاه، نجات الهمی و بسیاری از قضایای دیگر که آقای حبیب یغمایی بی توجه و

۳۹۰



رادمردی دلیر و با تدبیر
راست مانند شیر با شمشیر

ناگهان تاخت از کرانه ملک
وان درفش کیان گرفت بدست



مملکت را نظام و سامان داد
هر چه فرمود و هر چه فرمان داد

تافت چون اختر رضا شاهی
مصلحت دید و بهره ها بخشید



آریامهر شهریار بزرگ
شهریار بزرگ کار بزرگ

چون به تخت شهنشاهی بنشست
کارهای بزرگ کرد و، کند



انقلاب سپید شاهنشاه
بست بر انقلاب رنگین راه

دانش و داد حکمفرما شد
انقلاب سپید در کشور



هم هنر مند و، هم هنر پرور
چشم گیتی ندیده است دگر

هم زبان دان و، هم سخن پرداز
شاهی این سان به هر فنی ذی فن



آریامهر جانشینش هست
که شهنشاهی این چنینش هست

شاد باشد روان کورش از انانک
حرم ایرانی است و، ایران نیز

حبیب یغمائی

مهر ماه ۱۳۵۰

بی اعتنا ماند و بدون توجه از کنار آن گذشت فکر نمی کنم لازم باشد دوره ۳۱ ساله مجله یغما را بررسی کنم و صدها برگ فتوکپی از مذاخی ها و شاه دوستی های حبیب یغمایی را برای مجله گرامی ۱۵ خرداد بفرستم. ضمناً حبیب یغمایی مردی جبری مذهب بود. او در پایان مقدمه دیوانش به نام «سرنوشت» می گوید:

«چند می گویی که این کارست نیک و آن کار زشت کار زشت و نیک نبود جز به حکم سرنوشت»
و در جای دیگر در مجله یغما می گوید:
«چيست اين خلقت بي خاصيت بي سروب
هيچ در هيچ وجودي عدم اندر علمي»
و در جای دیگر:

«از عقبی همه بیم دارند، اما

من آن بیم دارم که عقبی نه بینم»
حبیب یغمایی خدا را رحیم، کریم، مهربان نمی داند. به شعر صفحه ۵۶۱ مجله یغما، سال ۲۹، شماره ۹، آذرماه ۲۵۳۵ توجه کنید:

«رحمتی، مهربانی، کریمی

از خدای جهان نمی بینم»
و در جای دیگر درباره چشم می گوید:
«کرم کرد و از قهر واپس ستاند

فریبندگی باشد آن جود نیست»
در پایان به عنوان نمونه چند سند از شاه دوستی ها و وابسته بودن او را با ارسال فتوکپی تقدیم می کنم:

۱. حبیب یغمایی در شماره ۱۱، بهمن

يك خبر مهم

مجله یغما از سیاست برکنار مانده ولی از نظر تاریخ یاد می کند:
با مخالفت های ملی پراهنمائی آیه الله سید روح الله خمینی دامت برکاته بالاخره اعلی حضرت محمد رضا شاه پهلوی در روز سه شنبه ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ مطابق ۱۷ صفر الخیر ۱۳۹۹ ایران را ترک فرمودند و از کشور مصر به اروپا و آمریکا عزیمت کردند.
درغیاب شاه ریاست هیئت دولت را دکتر شاپور بختیار متصدی است و در این کابینه جناب دکتر محمد امین ریاحی عهده دار وزارت آموزش و پرورش است. دکتر ریاحی شایسته ترین شخصیتی است برای وزارت آموزش و پرورش چه در این کابینه چه در کابینه های بعدی.

از مجله یغما سال ۳۱ شماره ۱۱ بهمن ماه ۱۳۵۷

حاجی ، سید ، ملا

حاجی و سید و ملا سه گروه عجیب اند
که به هر شهر یکی زین سه بود غوغائی
شهر ایران را ایزد به کرم پاس کناد
که تو هم حاجی و هم سید و هم ملائی
یغما چندیقی - قرن سیزدهم

از مجله یغما سال ۳۱ شماره ۱۰ دی ماه ۱۳۵۷

۱۳۵۴، سال ۲۸ مجله یغمای خود در صفحه ۶۹۹، مادر شاه مخلوع را مدح و ستایش کرده و گفته می شود در آن زمان مبلغ ده هزار تومان صلح گرفته، فتوکپی آن شعر ضمیمه است.

۲. حبیب یغمایی در باره جشن کثیف ۲۵۰۱ ساله هنر شیراز شعر مفصلی سروده با عنوان از «کوروش» تا آریاسهر و در مجله یغمای خود شماره ۷، مهرماه ۱۳۵۰، سال ۲۴ چاپ کرده و بعد از مراسم جشن ۲۵۰۰ ساله به حضور شاه رسیده و به کسب جایزه نائل شده. قسمت پایانی شعر، فتوکپی و همراه است. او شاه ایران را در شعرش «شهریار بزرگ» نامیده است.

۳. در زمانی که دکتر شاهپور بختیار معدوم به عنوان نخست وزیر شاه مخلوع روی کار آمد و کابینه خود را تشکیل داد، وزیر خود را به مجلس معرفی کرد و دکتر محمدامین ریاحی را به عنوان وزیر آموزش و پرورش خود برگزید. آقای حبیب یغمایی از دوستان نزدیک دکتر ریاحی بود، و در مجله یغما، سال ۱۳۵۷، صفحه ۷۰۲، شماره ۱۱ بهمن ماه وزارت دکتر ریاحی را تبریک گفت و در همان قسمت، دولت بختیار را تأیید کرد - فتوکپی ضمیمه است.

و در همان مجله، دی ماه سال ۱۳۵۷، شماره ۱۰، سال ۳۱، صفحه ۶۲۳، آقای حبیب یغمایی شعری از یغمای جندقی در دوبیت داخل کادر بدون توضیح چاپ کرد

-درست یکماه به انقلاب اسلامی مانده- و به حضرت امام خمینی (ره) اهانت کرد و آن شعر اینست:

«حاجی و سید و ملا مه گروه عجب اند
که به هر شهر بود زین سه یکی غوغایی
ملک ایران را ایزد به کرم پاس کناد
که تو هم حاجی و هم سید و هم ملائی»
جناب آقای روحانی امن یقین دارم که مجله گرامی ۱۵ خرداد، حبیب یغمایی را زیر سؤال خواهد برد و خیانت ها و جنایت های او را برملا خواهد ساخت، همانگونه که ایرج افشار، دوست صمیمی و هم سفره و هم منقل او را به مردم معرفی کرده ام.

جناب روحانی! شما درباره حبیب یغمایی و بودجه هایی که اخیراً برای تعمیر کتابخانه همچو شخصی و تعمیر و مرمت آرامگاه او در آینده آنها از بودجه دولت چه نظری دارید و به نظر شما اینجانب که مدت ۲۰ سال کتابدار و مسئول این کتابخانه ام باید چه بکنم و وظیفه ام چیست؟ لطفاً مرا راهنمایی و ارشاد فرمایید من غیر از مجله ۱۵ خرداد دلسوزی سراغ ندارم و مجله شما را مستشاری مطمئن می دانم. والسلام.

سیدحسین موسوی واعظ ■
خور و بیابانک،
کتابخانه عمومی ارشاد اسلامی



برادر محترم، جناب آقای روحانی ضمن عرض سلام و آرزوی توفیق از درگاه ایزد متان برای شما خیلی خوشحالم که دهمین شماره آن نشریه جالب و خواندنی به دستم رسید و از مطالب و مندرجات آن محظوظ شدم.

دلگ گرفت وقتی که دیدم شما عین مطالب نامه های افراد معلوم الحال و مغرض را - که جز تضعیف و ایجاد مزاحمت، قصد و غرض دیگری ندارند - در آن مجله گرانها چاپ کرده اید. رجزخوانی افرادی که منطقی و حرف حساب سرشان نمی شود و به جای دفاع از شخصیت های محبوب خود ا! به تهدید و زور متوسل شده، و چه قبیحانه در این مورد پافشاری می کنند. گویی فراموش کرده اند که ایشان در مقابل بحر موج انقلاب و جوانهای پرشور و انقلابی ضعیف تر از موری و ناچیزتر از خردلی می باشند. مگر این افراد معلوم الحال در نشریات ناچیز و

کذایی خود، نقطه نظرات مخالفان و منتقدان خود را به چاپ می‌رسانند که شما عزیزان اینقدر ارزش برای این ناچیزان قائلید و به چاپ آن همت می‌گذارید. هر چند که از نیت و قصد شما بخوبی آگاهم که همانا استفاده از نظرات آنان برای رد و سرکوبی شان است، ولی شاید صحیح‌تر باشد اینها را کم محل کنید تا خدای نخواستہ فکر نکنند که کسی و با چیزی هستند و البته این را معتقدم که شما به هیچ وجه از این رجزخوانیهای کذایی خوفی به دل راه نخواهید داد و عنایت هم دارید که «یریدون لیطفشو نور اللہ باقواهم واللہ متم نوره ولو کره المشرکون» مفتخریم که در کشور بقیة اللہ الاعظم زندگی می‌کنیم و در راه اهداف عالیہ امامان معصومان گام برمی‌داریم و پشتمان به حمایت مقام ولایت و رهبری گرم است و مجدانه در این مسیر قدم برخواهیم داشت؛ چرا که بر حقیق. وقتی که منافقان، در کارهای فرهنگی، آنچه‌شان برای فریبکاری و کتمان حقایق تلاش می‌کنند، یقیناً سکوت و یا کم‌کاری و یا خدای نخواستہ محافظه‌کاری گناهی است پس نابخشودنی در پیشگاه خدا و خلق خدا.

امیدوارم که شماره ۱۱ نشریه مربوط به بهار ۷۲ نیز هر چه سریعتر به دستم برسد. در ضمن خیلی مایلیم کتاب «نهضت امام خمینی» که ظاهراً از طرف همین سازمان

محترم به چاپ رسیده است بدست آورم. لطفاً در این زمینه راهنمایی لازم را مبذول فرمایید.

از اینکه مصدع اوقات شریفتان می‌شوم پوزش می‌طلبم. خداوند ان شاء الله سایه مقام معظم رهبری را بر سر کافه مسلمین محفوظ بدارد و به تمامی خدمتگزاران به اسلام و مسلمین توفیق روزافزون و عزت و سلامت عنایت فرماید.

ارادتمند، ناصر امرالهی ■

چهرم



مدیریت محترم نشریه ۱۵ خرداد

جناب حجة الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی (زیارتی)

با سلام و تحیات

به عنوان یک فرهنگی و سیجی از اقدام شایسته و آگاهانه و شجاعانه آن برادر معظم و مورد وثوق امام راحل (ره) نسبت به درج نامه‌های منتشر نشده دکترا شریعتی در آن مجله، و چاپ جلد سوم کتاب بسیار ارزشمند نهضت امام خمینی (ره) نهایت

تشکر و تقدیر را به عمل می‌آورم.

از آنجا که بسیاری از ما همیشه از شخصیتها اسطوره می‌سازیم و آنها را در سنگری پولادین بر کوه قاف قرار می‌دهیم که دسترسی سیمرغ بر آن مشکل می‌شود؛ لذا دیدن عیوب و ضعفهای آنان را به منزله فروریختن تمام دیوارهای خودساخته ناقص باورهای خود می‌دانیم و از قبول آنها امتناع می‌ورزیم و با یک لجبازی متعصبانه و کورکورانه، هر چند رنگ و لعاب روشنفکر مآبی هم داشته باشد حاضر به قبول حقایق و واقعیات نمی‌شویم. این است که امروز در برابر حرکت منجیبه شما داد و فغان برآمده که چرا... و جالب است که نشریه سیاسی منافقین (راه مجاهد) و نشریه تفکرات لیبرالیستی نهضت آزادی (ایران فردا) و مدعیان روشنفکری دانشگاهی را آنچه‌شان به هیاهو انداخته که گویا فراموش کرده‌اند که بیش از همه دم از آزادی بیسان و ارائه نقطه نظرات و عدم اسطوره سازی افراد می‌زنند.

اگر معتقدیم ایمان و اعتقاد افراد جامعه را باید با شالوده و اصول صحیح و زیربنایی پایه ریزی کنیم، نباید نگران از دست دادن شخصیتهای کاذب در جامعه فکری باشیم، بلکه باید اعتقاد عمیق داشته باشیم که سطحی و روبنایی ساختن افکار است که وسیله خوبی برای انحراف استعمارگران و مکاتب بشر ساخته می‌شود. همانطور که

بسیاری از جوانان هوادار انقلاب اسلامی در سالهای اول انقلاب به راحتی جذب عناصر و تشکیلات ماجراجو و دست ساخته امپریالیسم شدند. لذا بهتر است آگاهیهای مردم از جریانات سیاسی و شخصیت‌های دوران پیش و بعد از انقلاب رنگ واقعی و حقیقی بگیرد و اقدام نشریه پانزده خرداد و چاپ کتاب مذکور در راستای این هدف بسیار کار ارزنده، و متناسب با زمان بود. بهتر است عناصری که به هر حال از این حرکت عصبی شده‌اند بدور از جنجال به این توصیه و تعبیر ژرف و اندیشمندانه ولی امر مسلمین، حضرت آیه الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) عمل کنند که فرمودند: «بیایم شریعتی را با مطهری بیامیزیم. شریعتی را در کنار مطهری مطالعه کنیم، ترکیبی از زیباییهای شریعتی با بتون آرمة اندیشه اسلامی مطهری بوجود آوریم. آن به نظر من همان مرحله نوبنی است که نسل ما به آن نیاز دارد» آری قطعاً اندیشه ای که با بتون آرمة تفکرات اسلامی مطهری رشد کند و پیوند بخورد دیرپا و باقی ماندنی است و در گرماگرم حوادث التیام بخش است و گذشت زمان آن را متزلزل نمی کند.

آنانی که تلاش دارند و داشتند تا آگاهانه افکار شریعتی را - به خصوص آن قسمتهایی که دچار ضعف و اشکال است و بوی ضدیت با روحانیت و جدایی دین از

سیاست را می دهد- مطرح کنند و اذهان پاک جوانان را با آن آمیخته گردانند عموماً دارای بغض نسبت به اصول انقلاب و رهبریت روحانی آن و اندیشه ولایتی انقلاب هستند، و لذا جوانان و جامعه دانشگاهی باید کاملاً مراقب مارهای رنگین و زهرآلودی باشند که در لباس روشنفکر مآبی در صدد تضعیف اسلام و انقلاب، و رسمیت دادن به تز استعماری دیرین دین از سیاست هستند.

باید از حرکت و اقدام بموقع آقای روحانی متشکر بود که بسیاری از شبهات را از اذهان زدودند. ان شاء الله مأجور درگاه الهی بوده و با صداقت و رشادت و اخلاص، و ظایف خود را در قبال اسلام و انقلاب و امام(ره) دنبال کنند.

خواهشمند است بفرمائید آیا نسبت به این موضوع اسناد دیگری هم دارید و اگر موجود است آیا نسبت به چاپ آنها اقدام می کنید؟ و آیا کتاب شما هنوز دنباله دارد که امیدوار به چاپ جلدهای بعدی باشیم؟ والسلام.

یدالله مرادی ■
از فرهنگیان بسیجی
شهرستان گچساران

پانویس:

۱- دکتر علی شریعتی از دیدگاه شخصیتها، صفحه ۷۲، نوشته سعیدی.



محضر مبارک جناب آقای سیدحمید روحانی صاحب امتیاز و مدیر محترم نشریه وزین ۱۵ خرداد

سلام علیکم

احتراماً به استحضار می رساند مجله شماره ۱۱ پانزده خرداد اخیراً به دستم رسید و مطالعه کردم و آن را بسیار مفید و ارزشمند یافتم. چون اینجانب قبل از انقلاب از مروجین افکار و کتابهای دکتر شریعتی بودم. مقاله اشریعتی در آئینه اعترافات خویش را به دقت خواندم. احساس می کنم مسئولیتی سنگین دارم تا حقایق را به کسانی که همچنان به ترویج اندیشه های شریعتی می پردازند، برسانم.

به همین منظور انتظار دارم در صورت امکان دستور فرمایید از کلیه نشریات موجود برایم ارسال شود. ضمناً در استان کرمانشاه ده مرکز تربیت معلم و یک مرکز عالی آموزش ضمن خدمت معلمان وجود دارد، که خواهشمند است آنها را نیز از

مشترکین مجلهٔ وزین ۱۵ خرداد منظور
فرمایید. / ن / ۸ / ۹
قبلاً از محبتی که می‌فرمایید صمیمانه
متشکرم.

ارادتمند و ملتزم دعا
سید موسی بلادیان ■
مدیر کل آموزش و پرورش
استان کرمانشاه



قرار می‌دهید، امیدوارم در این راه استوار و
پایدار باشید. والسلام علی من اتبع الهدی.

■ عبدالعلی امیرخانی

کتایی که داشتیم به چاپخانهٔ حیدری در
خیابان ناصر خسرو رقتم. (من با آقای دکتر
حیدری، رئیس چاپخانه مأموس بودم.)
دیدم فرم‌های کتابهای شریعتی روی میز
است. از رئیس چاپخانه سؤال کردم که
مگر چاپ کتابهای شریعتی ممنوع نیست؟!
دارند افراد را به علت داشتن کتابهای
شریعتی به ساواک می‌برند. که ایشان مجوز
ادارهٔ نگارش را به بنده نشان داد - حسینیة
ارشاد اجازهٔ نشر کل آثار شریعتی را داده
بود؛ تعجب کردم. اتفاق عجیبی بود و
گذشت.

بیش از ده روز از این حادثه نگذشته بود
که نیمه شبی ساواک برای دستگیری اخوی
من، به منزل پدرم واقع در نیاوران وارد
شد. پس از دستگیری ایشان چشم مأمورین
ساواک به طاقچهٔ کتابها افتاد و سری به
کتابها زدند. در بین کتابها دو جلد از آثار
شریعتی را یافتند و برداشتند و به عنوان سند
جرم همراه خود بردند. به آنان گفتم: من
ده روز پیش در چاپخانهٔ حیدری بودم و کل
آثار شریعتی با مجوز دولت زیر چاپ بود،
و اینکه چرا کتابها را جمع می‌کنند و سند
جرم می‌پندارند؟ گفتند که به این کارها،
کاری ندارند و مأمورند آثار شریعتی را
جمع کنند و اینها را نیز سند جرم می‌دانند.

■ علی اسلامی

جناب حجة الاسلام والمسلمین، آقای حاج
سیدحمید روحانی - دامت برکاته

سلام علیکم

در پی جوابی که شما در کیهان به آقای
علی اشرفی داده بودید و پیش در آمدی که
سروس مقالات کیهان آورد؛ بود قضیه ای
تاریخی به خاطر آمد و تصمیم گرفتم برای
شما بفرستم تا اگر صلاح دانستید برای
آقایان از همه جایی خبر بفرستید که ایشان نه
سیاست را می‌شناسند و نه جامعه را. و
ترفندها را ندیده‌اند یا خود را به ندیدن
می‌زنند. قضیه چنین بود:

در همان بگیربگیر و برخورد با شریعتی و
جمع آوری کتابهایش، اینجانب برای چاپ

خدمت دست اندر کاران مجلهٔ گرانقدر و
بت شکن پانزده خرداد
سلام علیکم

با آرزوی توفیق و سرافرازی برای کلیهٔ
خدمت گزاران اسلام ناب محمدی (ص)
ضمن تشکر از شما عزیزان که پردهٔ
غفلت را از روی حقایق کنار می‌زنید و
تاریخ را آنطور که بوده و هست ورق
می‌زنید و حق را از میان برگهای محصور و
مظلوم و بایگانی شده استخراج می‌کنید و
در اختیار حق جوین و نسل جوان و آیندگان



خدمت دست اندرکاران مجله ۱۵ خرداد، به خصوص حضرت روحانی سلام عرض می‌کنم و بابت انتشار جلد سوم کتاب نهضت مبارک باد و خسته نباشید.

قبلاً باید عرض کنم که نویسنده این سطور که با دستی لرزان و قدی خمیده قلم بر ورق سائیده، نه اهل قلم است و نه او را با اهل قلم سرو کاری. وضع آن نظر بازانی را دارد که اهل دود و دم و عرق و ورق نیستند ولی اگر پاش افتاد پکی می‌زنند و لبی نر می‌کنند. از اهل روزگار خود هم سخت رعبه چرا که جز چاپلوسی و دورویی و نوکری قدرت و شوکت چیزی ندیده تا بوده همین بوده و تا هست همین است. ناچار باید سر در لاک تنهایی و عزلت فرو برد و در حسرت یک جو جوانمردی ماند و مرد. حالاً می‌فهمیم خراباتیان را چه می‌شده که می‌سروند:

کار دیو و دد ملولم و انس‌تم آرزوست
واقعاً در دنیای دیو و دد و نامردمی چو
جای سخن از واقعیت؟ در دنیایی که راستی

و درستی رنگ باخته و تعصب و نامردمی و حق‌کشی جای مروت و انصاف را گرفته تاریخ صاف و صفا بیرون دادن کار حضرت فیل است، و من این شایستگی را به جناب روحانی از ته دل تبریک می‌گویم.

من تاکنون با این عزیز دیداری نداشته‌ام ولی تا آنجا که شنیده و دستگیرم شده آدم لوطی و پاک‌باخته‌ای است و از گرد نعلین پیر خرابیات خمین نشانی در جبین دارد.

من پیش از آن که جلد سوم کتاب نهضت امام را مطالعه کنم سال‌ها بود می‌شنیدم که هیچ‌کس این کتاب را چاپ نمی‌کند؟ چرا که استنادی از شریعتی در آن رو کرده است. مدت‌ها بود این فکر و خیال برای من دل مشغولی ایجاد کرده بود که چه عاملی موجب آن است که این کتاب به زیور طبع آراسته نشود، آخر همه ناشرین که از فریب خوردگان شریعتی نیستند، وقتی کتاب را مطالعه کردم فهمیدم اشکال کنار کجا بوده است.

مشکل اصلی این کتاب این است که بدون در نظر گرفتن اوضاع جوی، بانندی و جناحی نوشته شده و آنچه را که دریافته بدون هیچ‌گونه مجامله و ملاحظه‌ای با صراحت و صاف و پوست‌کنده آورده است و این در جو امروز در حکم انتحار است. ولی جناب روحانی با این از خود گذشته‌گی و انتحار سیاسی تاریخ انقلاب را از منجلاط متعفن تحریف نجات بخشید و ماسک از چهره

شریعتی برداشت. البته مزبله نشینان دیار فردپرستی جست و خیز زیادی خواهند کرد لیکن چیزی بهتر از شرم نامه‌های حضرت شکوهی نخواهد بود که به دو پول سیاه نمی‌ارزد و بوی تعفن از تعصب و فردپرستی آن نامه‌ها یا مقاله‌ها بینی آدمی را می‌آزارد و بی‌شرمی و بی‌انصافی از سرپای آن مقاله‌ها می‌بارد ولی به جناب روحانی این بشارت باد که بت‌شکن تاریخ شد و از او همین انتظار بود.

دردی می‌خانه تو را نوش باد

کاز قدح اهل صفا خورده‌ای
الیه این گونه رندی‌ها و ناز شست‌نشان
دادن‌ها، مسلماً ناکامی‌ها و مهجوریت‌هایی
به همراه خواهد داشت که آدم پاک‌باخته‌ای
مثل جناب روحانی را از آن چه باک.

اهل کام و ناز را در کوی زندان راه نیست

رهروی باید جهان سوزی ته خامی بی‌غمی
درباره شریعتی و پدر او که متأسفانه
همشهری من هستند چیزهایی می‌دانم که با
این دست لرزان و ضعف عمومی نمی‌توانم
به رشته تحریر درآورم. این چند کلمه را هم
محقق گل‌روی جناب روحانی قلم زدند.
اگر سلامتی خود را باز یافتیم و آمادگی فکری
و ذهنی داشتیم در رقعۀ دیگری هم خاطراتم
درباره نامبردگان را قلمی خواهم ساخت و
هم با معرفی خود به کوی دوست خواهم
آمد. البته اگر سر نشکند دیوارش

امضاء محفوظ ■



مجله محترم ۱۵ خرداد.

با سلام

همان طور که مستحضر هستید روزنامه کیهان در آذرماه سال جاری جوابیه حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی پیرامون مسائل پشت پرده شریعتی را چاپ نمود. اینجانب برای اینکه نظر خود را راجع به مسائل فوق بیان نمایم مورخ ۱۳۷۲/۹/۷ با ستون نظرات خوانندگان روزنامه کیهان تماس حاصل نمودم و مطالب ذیل را عرضه کردم.

«از آقای سید حمید روحانی مورخ گرانقدر بخاطر صراحت در بیان حقیقت تاریخ و روشن کردن اذهان عمومی در مسائل مختلف از جمله چهره پشت پرده شریعتی تشکر می‌کنم. جا داشت روزنامه کیهان جوابیه ایشان را در همان صفحه ۱۶ که به نقد کتاب ایشان پرداخته بود، چاپ می‌نمود.»

و از آنجایی که عقل سنیم حکم می‌کند



که روزنامه های کثیرالانتشار نظرات موافق و مخالف را بیان نماید و از جهت گیری یکطرفه در یک موضوع بدون اطلاع از چگونگی آن خودداری ورزد، متأسفانه روزنامه فوق از درج مطالب صرفاً بخاطر یکسو نبودن با نظرات بعضی از آقایان خودداری ورزید. لذا از آن مجله محترم خواستارم مطالب بالا را، که نظرات بسیاری از امت مسلمان است را به هر نحو که صلاح می‌دانند در اختیار مردم قرار دهند. با امید توفیق روزافزون برای شما.

رضا - محمد کاظم ■

الذین یلعنون رسالات الله و یخشونهم و لا یخشون احداً الا الله و کفی بالله حسیباً حضور درست اندرکاران مجله ۱۵ خرداد سربازان فداکار امام زمان (عج) و انقلاب سلام علیکم

امیدوارم از مشکلات و سختی های فراوانی که قاعدتاً باید گریبانگیرتان باشد خسته نباشید و خداوند به شما توفیق روزافزون در راه خدمت به انقلاب مظلوم اسلامی ایران عنایت فرماید.

آنچه که برای من واقعاً جالب توجه بوده این است که پس از مدت های مدیدی که چشم براه بودیم تا یک مرکزی قابل اطمینان و معتمد پیدا شود و چهره های ناشناخته انقلاب را روشن کند بالاخره پیدا شد. برادران عزیز خود را در مبارزه ای بزرگ بدانید همچون سال های پرشور انقلاب. و هرگز از قدمی که برداشته اید کوتاه نیایید که خدا پشتیبان شماست و کفی بالله حسیباً. چه شرعیتی و چه حجتی بالاتر و والاتر از اینکه حضرت امام شما را به این کار گمارده است و دیگر چه مرجعی مطمئن تر از شما می توان یافت تا با او در مورد چهره های ناشناخته ای چون شریعتی مشورت کرد. به هر حال آنچه می خواهم بگویم خود می دانید فقط این را عرض کنم که از طعن و لعن دشمن و منافقین کوردلی که هیچ چیز را جز خداهای دروغین خود نمی شناسند نهراسید و به راه خود ادامه دهید.

در جواب آقای کیومرث که نامه ای با منطقی به این محکمی نوشته بودند باید عرض کنم، آقای کیومرث! هر که و از هر کجا هستی، دوره این حرف ها گذشت امروز روز حرف حسابی زدن است امروز

اگر شما گفتید و معلم شهید ما که تأثیر زیاد در انقلاب داشته و فداکاری کرده است، باید مدرک بیاورید. حرف‌های تند و آتشین زدن کار ساده‌ای است. اما بحث منطقی کردن مشکل. البته یک نوع منطق آسان هم داریم که در مواقع بدست و پا افتادن، بعضی‌ها به کار می‌برند و آن هم منطق کارد آهنین و سرب آتشین است. اگر شما آقایان فکر می‌کنید که می‌توان دهان حق‌گویان را با این استدلال زیبا! بست کلمه‌ای را به راستی به شما بگویم و آن این که فرزندان انقلاب هم این منطق را به خوبی یاد گرفته‌اند و بخوبی می‌دانند دشمن را چگونه با کارد آهنین و سرب آتشین خودش هلاک نمایند. فرزندان انقلاب و انقلاب قدمی به عقب نخواهند نشست و به کوچکترین تعرضی به مقدسات انقلاب و روحانی که شما و معلم شهیدتان! آنها را مرتجع می‌خوانید قاطعانه با سلاح خودتان پاسخ خواهند گفت. در آن روزی که معلم شهید شما! در اروپا به نوشتن می‌پرداخت جوان‌های ما در زندان‌های ساواک بوسیله اتوی برقی از نم و رطوبت زندان‌ها خلاصی می‌یافتند و دسته دسته در خیابان‌های ایران در خون خود غوطه می‌خوردند، آن زمانی که معلم شهید! شما از اشتباهات گذشته خود نسبت به رژیم می‌گفت. همین روحانی‌های به قول شما مرتجع در زندان‌ها پیشانی‌هایشان بوسیله

دریل سوراخ می‌شد و قلبشان به وسیله سرب‌های آتشین سوراخ سوراخ و مطهری وار قربانی مبارزاتشان می‌شدند و از خون خود وضو می‌ساختند و در مکتب عشق به خدا نماز می‌گذاشتند و رساله‌های علمیه و عملیه خود را با آن می‌نوشتند. آقای کیومرث! راه برگشت به دامان پر مهر انقلاب باز است و بترسید از آن وقتی که همان قانونی که به قول شما مجله ۱۵ خرداد باید در مقابل آن جواب دهد! همان قانون گریبان شما را خواهد گرفت. آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند.

خ. ب. خ
دانشجوی دانشگاه امام حسین (ع)



افشاگری بر ضد مزدورانی است که با قلم زهرآگین خود نسل جوان را می‌فریبند و به بیراهه می‌کشاند. دربارهٔ چهره‌هایی که در نامهٔ خود از آنان نام بردید، در فرصت مناسب اطلاعاتی به خوانندگان عزیز و اندیشمندان مجله خواهیم داد. جنابعالی نیز اگر دربارهٔ آنان اطلاعاتی دارید در دسترس این مجله بگذارید که مایهٔ سپاس فراوان است.

منتظر همکاری بیشتر شما هستیم.

برادر علی محمد کاملی، ارومیه از پیشنهادهای ارزندهٔ شما سپاس فراوان دارد. در صورتی که جنابعالی یا دوستان متعهد مقاله‌هایی در زمینه‌های تاریخی، سیاسی، فرهنگی و... بنویسید و برای مجله بفرستید موجب مزید تشکر است و اگر برای انجام این کار به قراردادی نیاز است قبول زحمت فرموده با مجله مکاتبه کنید. موفق باشید.

برادر مهدی ساغری زاده، اصفهان با تشکر از تفقدات بی‌شائبهٔ جنابعالی نسبت به مجله ۱۵ خرداد، یادآوری می‌شود که یکی از رسالت‌های این مجله

با تشکر از دید جنابعالی به مجله ۱۵
خرداد لازم به یادآوریست که:

۱. مجله «ایران فردا» را باید «ایران
دیروز» نامید، زیرا که هنوز در حال و هوای
روزگاری سیر می‌کند که ملی‌گراها در زیر
سایه «پدر تاجدار» خود در انتظار و کالت و
وزارت نشسته بودند و از آزادی انتخابات
دم می‌زدند و این تنها آرمان آنان برای آینده
بود. و چون به راستی در گذشته‌ها سیر
می‌کنند، در شرایطی که کتاب نهضت امام
خمینی، جلد سوم منتشر شده و استاد
پشت پرده شریعتی را رو کرده است، مجله
یادشده طی مقاله بلندبالایی بخشی از نامه
شریعتی به ساواک که در مجله ۱۵ خرداد در
سال گذشته به چاپ رسیده را به نقد کشیده
و روی آن جار و جنجال راه انداخته است
که آیا مؤنث‌تر شده یا نه. در صورتی که متن
کامل این نامه در کتاب یادشده به چاپ
رسیده است!

۲. واقعیت این است که هواداران
شریعتی تا آنجا که ما با آنان برخورد
داشته‌ایم این گونه‌اند که منادیان حق را یا با
کارد آهنین و سرب آتشین تهدید می‌کنند و
یا با پیرایه تراشی‌ها، ناسزاگویی‌ها و
توجیه‌گری‌ها می‌خواهند از میدان درکنند.
دسته‌سومی اگر بیافتید از قول ما به آنان
سلام برسانید.

۳. متأسفانه آن ۱۵ هزار صفحه هم
گمراه‌کننده و فریب‌دهنده است. مگر آن



خواهر ز. م، قزوین

با سپاس و سلام متقابل، انجام درخواست
سرکار عالی در شرایط فعلی برای این مجله
امکان‌پذیر نیست. البته ما می‌دانیم که کمبود
نکته‌ای که شما روی آن انگشت گذاشتید
ضعف بزرگی برای مجله شمرده می‌شود.
امیدواریم در آینده نزدیک بتوانیم در رفع آن
بکوشیم. در مورد نویسنده مقاله مورد نظرتان
در صورتی که آدرس شما تغییر نکرده است
مقوم فرمایید تا ابلاغ کنیم.

در انتظار همکاری بیشتر شما



برادر احمد ملکوتی خواه، تهران



برادر سیدرضا بنی‌احمد، تهران

امید است با مطالعه شماره ۱۰ و ۱۱ این
مجله پاسخ خود را دریافته باشید؛ در صورتی
که هنوز ابهامات شما به کلی برطرف نشده
است کتاب نهضت امام خمینی، ج ۳، نوشته
برادر سیدحمید روحانی را حتماً مطالعه کنید.



برادر د. محمودی، تهران

با سلام متقابل و تشکر از محبت‌ها و عنایات
بی‌شائبه آن جناب نسبت به مجله ۱۵ خرداد،
در باره گروه مورد نظر شما به زودی مطالبی در
مجله بازگو خواهد شد.

افرادی که توفیق شامل حال آنان می شود و پیش از آنکه در گمراهی فرو غلطند و راه بازگشت به روی آنان بسته شود، به دست اسلام شناسان راستین به بزرگراه هدایت و رستگاری کشیده شوند و از کژراهه برهند.

۴. نامه ۴۰ صفحه ای شریعتی را در کتاب نهضت امام خمینی، ج ۳ مطالعه کنید و برداشت خود را به دور از هر گونه «تعصب»، «توجیه گری» و... برای ما بنویسید. منتظر پاسخ شما هستیم.



خواهر ایراندخت سبحانی، زاهدان

۱. از اینکه افشاگریها و روئنگریهای مجله ۱۵ خرداد مایه آگاهی سرکار عالی و شماری از دوستان دانشجوی شما از ماهیت و انحرافات شریعتی شده است بسی جای خوشوقتی و افتخار است. بزرگترین هدف این مجله نیز همین است که نسل جوان را از فروغلطیدن در گرداب تباهی فکری و فرهنگی برهاند و راه را از بیراهه و سره را از ناسره برای آنان ممتاز و

مشخص کند.

۲. درباره «رسواییهای درون سازمانی منافقین» به علت تراکم مطالب نتوانستیم مطالبی ارائه کنیم. شاید در شماره های آینده این بحث را دنبال کنیم.

۳. کتاب نهضت امام خمینی، هر سه جلد در دست چاپ است. امید است که به زودی منتشر شود.

۴. برادر سید حمید روحانی نیز متقابلاً به همه خواهران متعهد و اندیشمندی که نسبت به او اظهار لطف کرده اند سلام دارند و تشکر می کنند.

۵. با کمال تأسف باید بگوییم درباره تاریخ صدساله گذشته کتابی تاریخی که به دور از تحریف گری ها، دروغ پردازی ها و وارونه نویسی نوشته شده باشد، سراغ نداریم. یکی از برنامه های مرکز اسناد انقلاب اسلامی بازنگری در تاریخ سیاسی معاصر - به ویژه تاریخ سده پیشین - است که امیدواریم در این باره هر چه زودتر کاری اساسی صورت گیرد.

۶. درباره مسائل فلسفی - اعتقادی می توانید با مؤسسه باقرالعلوم در قم که زیر نظر آیت الله مصباح یزدی است و نیز با مؤسسه «در راه حق» مکاتبه کنید. ضمناً به شما توصیه می کنیم مجله ارزشمند «معرفت» را که از سوی معظم له منتشر می شود حتماً مطالعه کنید. موفق باشید.



برادر حسین عسگری، ساوجبلاغ
با سلام و تشکر، امام در وصیت نامه الهی - سیاسی خود تأکید فرموده اند:

«... آنچه به من نسبت داده شده یا می شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من باشد یا تصدیق کارشناسان یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم»

آیا شما باور می کنید که امام درباره شریعتی چنین دیدی داشته باشد که در مجله «راه زینب» آمده و با این وجود در نامه رسمی که در پاسخ به تلگرامهای تسلیت هواداران او می داد، از اظهار تأسف خودداری کند؟ و در طول زندگی پرافتخار خود پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچگاه از او پادی نکند؟!

درباره تجلیل برخی از شخصیتها نسبت به شریعتی نیز باید یادآور شوم تا روزی که اسناد پشت پرده او رو نشده بود بسیاری نسبت به او دید مثبت داشتند لیکن از زمانی

که اسناد ارتباط و راز و نیاز او با ساواک به دست آمد (تقریب از سال ۱۳۶۲) هیچ یک از شخصیتها و مسؤولان وارسته کشور به ستایش و تجلیل از او زبان نگشودند.

دروغ می گوید و در اشتباه است خدا او را هدایت کند و از تقصیرات او در گذرد.

۳. از اینکه برآئید با مجله ۱۵ خرداد همکاری کنید بسی مایه مسرت است. منتظر نامه های بعدی و گزارشات ارزنده شما هستیم. موفق باشید.

گونگون ارائه کنید، مجله ۱۵ خرداد با روی باز از آن استقبال می کند و در این زمینه حق التحریر مناسب به نویسنده تعلق می گیرد.

در صورتی که توضیح بیشتری لازم است خواهشمند است با مجله مکاتبه کنید. امیدواریم از همکاری همه جانبه شما برخوردار شویم. موفق باشید.



برادر نادر شیرازی، بوشهر

۱. از عنایات و نفقذات جنابعالی نسبت به این مجله کمال تشکر را دارد.

در مورد اینکه چرا مجله ۱۵ خرداد از رسانه های گروهی و مراکز تبلیغاتی معرفی نمی شود، نکته ایست که به تحلیل و تفسیر جداگانه ای نیاز دارد و بازگو کردن آن چه بسا که قلم را سر بشکنند.

۲. اظهارات آن پیرمرد روش و برخوردار امام چهارم، حضرت امام سجاد (علیه السلام) به یادها می آورد؛ لذا باید در پاسخ گفت: اگر آنچه درباره برادرمان اظهار کرده درست است از خدا می خواهیم که او را هدایت کند و از سر تقصیرات او درگذرد و اگر آن پیرمرد



برادر بهرام آبی زاده، قم

ضمن اظهار تشکر از پیشنهادات و رهنمودهای ارزنده آن جناب امیدواریم بتوانیم به برخی از پیشنهادات شما که اکنون متأسفانه انجام آن برای این مجله شدنی نیست در آینده نزدیک به اجرا درآورد.

برای همکاری با مجله ۱۵ خرداد شرایطی وجود ندارد، اگر مقاله هایی درباره مسائل سیاسی - فرهنگی و تاریخی - به ویژه تاریخ انقلاب اسلامی - و نقد و بررسی نوشته ها و کتابهای



خواهر زیبا جعفری، اهواز

با سلام و تشکر از لطف سرکار عالی مجله به نشانی شما ارسال شد.

خواهشمند است با معرفی مجله به دانشجویان و دیگر دوستان و آشنایان و ارائه نظریات و پیشنهادات خوب و ارزنده خود، با ما همکاری کنید.

- رژیم عربستان سعودی و حسینیہ ارشاد
- ساواک و دروغ پردازیهای «رشدی مطلق»

● رژیم عربستان سعودی و حسینیه ارشاد

مجلس شورای اسلامی - اختیاری - شماره ۱۱۱۱

لایحه بندی مخالف
مزارش خبر

درجه فوریت

۷- شرح اتفاقین
 ۸- مشأ هتل تهران به الاس
 ۹- تاریخ وقوع
 ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به صنع
 ۱۱- تاریخ رسیدن خبر به مراجعین مطر
 ۱۲- تاریخ اعلام مخالفین
 ۲۱/۷/۳۳

از صفحه
 شماره
 ۱- از ۳۵۱۰ - ۳۱۳
 ۲- از ۲۰ - ج
 ۳- شماره گزارش ۲۶۳/۱۷۹۳
 ۴- تاریخ گزارش ۲۹/۷/۳۳
 ۵-
 ۶- گزارشگان خبر

موضوع
 ۲۹۹

مورخه ۲۹/۷/۳۳ چهار نفر اتباع عربستان سعودی به مشخصات :

- ۱- عبدالعزیز شاهینی تاجر شماره گذرنامه ۷۳۶
- ۲- احمد اکبری تاجر شماره گذرنامه ۳۲۹۷
- ۳- ابراهیم نلام کارمند دولت * * * ۷۶۶
- ۴- سادکا عاشورین * * * * ۷۶۸

به هتل تهران به الاس وارد رژیم آنجا گردیده اند و مورخه ۲۹/۷/۳۳ از طریق حسینیه ارشاد
 پس نامه گسی به هتل مذکور اعلام که کلیه هزینه نامبردگان بعهده حسینیه ارشاد میباشد
 و همچنین گشت ماشین سیاه رنگی از حسینیه ارشاد به هتل آمده نامبردگان از ماشین مذکور استفاده
 نمایند.

تاریخ تهیه و تنظیم تقریرند اول

تاریخ تکمیل مقام گزارش خبر شایسته میگردد . بدایع

نظریه ۳۰ : مقام گزارش خبری تا مهید و قابل هرگونه تمسک در اطلاعش در زمینه ارتباط نامبردگان با

حسینیه ارشاد میباشد .

تاریخ
 شماره
 امضاء
 مقام
 ۲۹-۱۳۳

مجلس شورای اسلامی - اختیاری - شماره ۱۱۱۱

لایحه بندی مخالف

شش‌ماهنامه

ماهنامه مطایق

پیرامون شیر

۱ - تاریخ دفعه: ۱۳۹۷/۷/۱۵	شماره شماره: ۱۳۹
۷ - ملاحظات مطایق: ...	از شماره: ۸۲۳
۸ - کورن کان: ...	۲ - از شماره: ۳۱۶
...	۳ - شماره: ...
...	۴ - تاریخ: ...
...	۵ - پیوسته: ...

موضوع: ... و نیز افتخار کشور میهنستان مسعودی ما ایران

موضوع: ۱۳۹۷/۷/۱۵ - چهارم افتخار میهنستان مسعودی به مشخصات:

- ۱ - مهد المیز شاهین تاجر شماره گذرنامه ۲۳۹
 - ۲ - احمد اکبری تاجر شماره گذرنامه ۳۷۹۷
 - ۳ - ابوالهیم غلام کارمند دولت شماره گذرنامه ۷۹۶
 - ۴ - سار کا خاشویی کارمند دولت شماره گذرنامه ۷۶۸
- به هتل شهران پالاس وارد و مقیم آنجا گردید. باند و مورچه ۱۳۹۷/۷/۲۰ از طریق حسینه ارشاد بان نامه کتبی به هتل مذکور اعلام که کتبه عزیزه تا مهردگان بهسید و حسینه ارشاد میباشند و همچنین گاه "ماشین سیاه رنگی از حسینه ارشاد به هتل آمد و تا مهردگان از ماشین مذکور استفاده می نمایند. بوج

ملاحظات: جهت استحضار هرگونه اقدام مقتضی.

۳۳۸۲ / ۳۱۹
۲۹ - ۷ - ۱۳۹۷

مهر و امضاء ...
۱۳۹۷/۷/۱۵

تقریباً ...
۱۳۹۷/۷/۱۵

شش‌ماهنامه
پیرامون شیر

ماهنامه مطایق

● ساواک و

دروغ پردازیهای «رشیدی مطلق»

مقاله ننگین و شرم آور رشیدی مطلق^۱ در روزنامه اطلاعات در ۱۷/۱۰/۵۶ از واپسین تلاشها و ترفندهای رژیم شاه برای رویارویی با امام بود که نه تنها از آن طرفی برنیست، بلکه با این اهانت آشکار و بی شرمانه به ساحت مقدس رهبر محبوب ملت و امام امت، کبریتی به خرمین باروت خشم و عصیان منتهای مسلمان ایران کشید و طوفانی کاخ برانداز به بار آورد.

مردم هشیار و آگاه ایران در همان نخستین لحظه های انتشار این مقاله به درستی دریافته اند که آن گونه لجن پراکنی ها، دروغ پردازی ها و پیرایه بستن ها کار رژیم شاه و دستگاه جاسوسی ساواک است، از این رو، با همه نیرو و توان به رویارویی با شاه و رژیم شاهنشاهی برخاستند و پاسخ آن اهانتها را با فریاد مرگ بر شاه دادند و تا آن جنایت کار قرن را به گورستان روانه نکردند از رویارویی و مبارزه با او باز نایستادند.

اکنون با گذشت بیش از شانزده سال از آن جریان، دستخط ننگین سردمداران ساواک درباره نگارش آن مقاله اهانت آمیز، از گوشه و کنار به دست می آید و برگ دیگری بر کارنامه سیاه دودمان پهلوی می افزاید.

فرمان نگارش آن مقاله اهانت آمیز، در تاریخ ۱/۱۰/۵۶ در پی نویس ۱۳ برگ گزارش تکان دهنده از به اصطلاح «... فعالیتهای عناصر افراطی مذهبی تنها در روزهای ۲۸، ۲۹، ۳۰ آذرماه/۵۶ مصادف با روزهای تاسوعا و عاشورا، انجام تظاهرات خیابانی، دادن شعارهایی به نفع روح النّه خمینی، شکستن شیشه، ایجاد حریق و پخش اعلامیه مضره در تهران

شماره ۳۳۰

شاهده اعلامیه مطبوعه در دانشسرای راهنمایی بهران شمس راز

پس از ظهر روز ۲۹/۱۰/۵۶ برگ اعلامیه مطبوعه دستگیر شد که در آنجا ضمن اعلام کشته شدن ۷ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران و چند نفر از روحانیون، بجرم مخالفت با سیاست آمریکا، از خمینی تجلیل شده بود. در مرکز آموزش مذکور مشاهده گردیده است.

اینها می خورند:

خبرصحت دارد.

اقدامات انجام شده:

- ۱- مراتب به نسبت وزیری و وزارت آموزش و معارف شکست گردید.
- ۲- اعلامیه های مذکور بویژه جنج آوری و نسبت به شناسایی و دستگیری عامل یا عاملین تهیه و توزیع آنها اقدامات لازم بعمل آمده است.

اعلامیه های گذشته در مورد خمینی
مؤلفان: دکتر محمد علی باقری
مدیر: حاج میرزا محمد تقی

دکتر محمد علی باقری
مدیر: حاج میرزا محمد تقی
شماره ۳۳۰

برنیسته بود، بر آن شد، آن را در سطح روزنامه کثیرالانتشار بکشاند و توطئه دیرینه و شیطنانی خود را در راه به زیر سؤال بردن امام و خدشه دار کردن مقدس ایشان از این راه دنبال کند.

متن آن سند ننگین را در بالا می بینید:

و تعدادی دیگر از شهرهای کشور و دستگیری ۵۸ نفر از اخلاصگران... صادر شده است.

یادآوری می شود که ساواک شاه، متن آن مقاله رسواری قبلاً در پوشش اعلامیه ای مردمی! پخش کرده بود و چون از آن طرفی